





راز دل‌باختگان

«۲»

---

شماره اجازة فرهنگ و هنر نتراسان

۳۰۱

---

۵۰ ۵۰۹۷

---

این کتاب و دوره ۸ جلدی اقوال النامه

را از مولف به‌خواهید

تهران صندوق پستی ۳۶۰۸۶

تلفن ۳۹۲۹۹۴





# راز دل‌باختگان

« ۲ »

دُعای حضرت امام علی بن بحسین زین العابدین علیه السلام

که ابو حسره ثمالی صحابی متوفی ۱۵۰ هـ

روایت کرده است

مقدمه و ترجمه

بقلم

سید علی کسب موسوی

محب الاسلام

ناشر: چند نفر از خیر جوانان

حق طبع با اجازه آزاد

طبع چهارم

(RECAP)

2264

106745

331

1971

مقدمہ چاب اول:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کرمبیرم جان من باقسیت در جسم سخن  
کانتشار روح در آیات و آثار من است

پروردگارا، جهانی با این شگفتی و عظمت آفریدی  
راستی چه عظمت! چه نظم! چه ترتیب! از دره  
هوا تا دره بیضاء، همه حیرت انگیز، همه شگفت آمیز،

همه دیدنی، اوصاف همه شنیدنی، آسمانها چه رفیع  
 دریاها چه عمیق، کوهها چه بلند و رودها چه پست؛ روز  
 چه روشن، شبها چه تاریک؛ ستارگان پراکنده،  
 ذراتشان پیوسته؛ آب روان، باد و زان، آتش  
 سنگین بر پشت ابرسبک، ابرسنگین بر پشت ابرسبک؛  
 همه در فراخای گیسو ته را و بس منظم، اجسام ثقیل  
 که نتوان برداشت، برخی هم لطیف که نتوان دید،  
 ماسیان بدریا، آسمان بصحرا، طیور در هوا، ذرات در  
 فضا؛ همه در همه جا از سفره کرمت منعم.  
 گل لطیف را از خار تخراش جگر سوز بر آری و میوه  
 شیرین از چوب...!

خوانِ احسانت کناری ندارد، و بحرِ جودت را  
 کرانی نیست .

واله، حیران، شیدایم که چه را ببینیم، حجاب  
 را بگرییم یا نبات! حیوان را تماشا کنیم یا انسان!  
 انسان؛ ده چه انجوبه خلقت، چه مجموعه اشرف  
 خداوند! آثار قدرت و علم و حکمت سجدهی در  
 همه چیز ظاهر است، و مطایفه لطف و احسان در آن  
 در همه جا بویدا، که آندسته که دعوت پیامبر است نشینند  
 سرگرم این شگفتیها شدند و دل باخته این عجایب،  
 این نظم گشتند و لبسته این آثار .  
 پر تو قدرت دیده دلشان خیره کرد و آوازه

علمت گوش هوشد انرا کر...!

بجان باطل خویش پنداشتند که آنچه هست همین  
است که محسوس ماست .

اما... مومنین تو، آنانکه بدعوتِ سفیریت لیتیک  
گفتند، میدانند که نهایت کم عمقی و بی انصافی و کوتاهی  
است، جهان ببینند و جهان آفرین رانه، گل  
خوشبورا ببینند اما گل آفرین را، نی .

فرق اینجا است که موحّدین، آنانکه بتو اقتدر  
بتو آن علمت، بتو آنگونه سلطنت ایمان آوردند  
هرچه ببینند، گویند: « اینمه آوازنازش بود »  
جان شگفتیها که عده ای را همراه کرد، بر مراتب ایمان



ورند  
 ایندسته میافزاید، ولی آنها که پیامبران ایمان نیا  
 عکس ایزراه را می‌دوند؛ گرچه شاید برخی از ایزراه نیز به  
 مقصد برسند، بجدی در مخلوقات تحقیق و موشکافی  
 و کنجکامی کنند و از ماده قطع شوند و معنی نزدیک، تا  
 بی اختیار بگویند: **بَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْمَخْلُوقِينَ** «

این سخن از تو است : **وَلَيْنُسْئَلُهُمْ مَنْ خَلَقَ** -

**السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخَلَقَ السَّمْسَ وَالْقَمَرَ، لَيَقُولُنَّ: اللهُ،**

**فَلْيُؤْتِكُمْ؟ (۱)**

و اگر از این کافران مشرک سوال کنی که آسمانها و  
 زمین را که آفریده. و خورشید و ماه، مسخر فرمان کسیت

یقین جواب دهند که خدا آفریده، پس چرا «با  
 این اقرار» باقرا، «و دروغ، از توحید و معرفت به  
 شرک و جهالت» می‌شتابند؟!  
 و باید دانست که ایمان بس اندکند.

پروردگارا؛ در این زمین خاکی، بشر خاطمی،  
 چند روزی بسر می‌برد، اما هر کس کسی دارد، یار لور  
 دارد و بجزئی سرگرم و پیوسته و لبسته است  
 از زمان باستان، مال، مقام، جاه، شهرت،  
 زن، پول و... بخلط بجای تو مورد توجه بوده است،  
 در عینا، که تلاش و کوشش و جوشش و سعی  
 و تدبیر و جنگ و گریز و گرنش و پورنش و تملق

و بندگان تو بزودی واگذاشته  
و خود در گذشته اند .

ثروت و منال از سیم و زر و قدرت و شهوت  
دورانی کوتاه و وفائی کوتاهتر دارد؛ دیوار چین، اسپرک  
مصر، طاق کسری، تخت جمشید، خرابه های بابل  
کوه بیستون و سنگ و گل نبشته های اینجا  
و آنجا، هر یک گواهی صادق از درگذشت ما و  
گذشت روزگار است .

همه خواب، همه ساکت، همه بی حساب...!  
از همان کَلده و آشور قدیم که خمرشنی خاک و خشت  
و سفال، چیزی باقی نمانده، پسیری روشن ضمیر

وزنده دل و پاکسینه جان، با غمی راسخ و جوان  
 برای خدا، بسوی خدا، جت بقای نام خدا بنجاب  
 مکه شافت و بدست تیری فرزندش خانه ای از  
 سنگ و گل بنام خدا ساخت و باو چنین از دنیا  
 کرد: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادِعَ مَدْيَنَ عِنْدَ  
 بَيْتِكَ الْحَرَامِ، رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ لِيُؤْتُوا  
 إِلَيْهِمْ وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۱)

پس از گذشت هزاران سال، خانه باقی،  
 عزت خانه و بانی خانه باقی و رازخانه روزافزون  
 و باقی است، پروردگارا؛ کور شود آن بی‌دکه تنبند

ای باقی لایزال ؛ اگر چیزی بماند همانست که تو  
 بسته و پیوسته است و باقی فانیست .  
 ای پاکیزه آفرین ؛ پاکان و میان رو شد  
 که جز از تو نترسند و غیر تو نپرستند ، بلطف تو وابسته  
 و به بستی تو هستند .

خانه « کعبه » را نگهداشتی و « ابراهیم » و  
 اسماعیل « بانی خانه ، و اولادشان را به « هدایت  
 عزت بخشودی (۱) ، و دودمان وی را در نهایت  
 راه خود کردی و سرسلسله نقرای خویش « محمد  
 صلی الله علیه و آله را از تبار « ابراهیم <sup>علیه السلام</sup> برگزیدی و آل طهارت

ضامن

۱، وَاذَقَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَاَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ اِلٰهًا



ومی را برگزیدگان خلق و داعیان خیر و ائمه ابرار

نام دادی . (۱) ♦ ♦ ♦

اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله حقیقت انسا را بانسانها  
 شناسانیده اند، و بانورایمان و اراده عمل صالح و  
 برقراری ارتباط بین خالق و خلق، صفای باطن  
 و جلای خاطر و ضمیر صافی برای بشر آماده ساخته اند و  
 در عین حال، وظائف زندگی بشر را نیز بطور تمام  
 و اکمل گوشه زد کرده اند، برستی این ذخائر گرانبها  
 معنوی و نعمات روحانی آسمانی که قلب را روشن و

(۱) رَبِّ اجْعَلْنِي مِمَّنِ الصَّالِحِينَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ . سوره ابراهیم آیه ۴۱

روح رازنده می‌کند و بنده را از کوره خاک بعالم  
 پاک فرامی‌خواند، آیتی روشن بر حقانیت اسلام  
 و عصمت آل رسول صلی الله علیه و آله و سر مشتی برای درگاه  
 جسم و جان منور و اجتماع ما است ...

ما این نفع ادعیه مأثوره از ائمه طاهرين علیهم السلام  
 را غذای روح بشر میدانیم.

اینک سخن مادر باره دعائی است که ثابت بن  
 دینار، معروف به کُتبیة «ابو حسنة ثمالی» علیه السلام  
 از امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین العابدین  
 علیه السلام روایت کرده است، خوانندگان  
 بصیر، با دقت در معانی دعا، خود گواهی بصدق

گفتار ما میدهند .

ابو حمزه ثمالی ( ثابت بن دینار کوفی ) ، منسوب  
به ثماله ( مرکز قبیله آزد ) است ، ولی در انساب  
« سماعی » ، « ثماله بن اسلم بن کعب بن عبدالله  
بن مالک بن نصر بن آزد بن غوث » است :  
وقال ابن السديم : اسمه ثابت بن دینار .  
مقام ابو حمزه :

از امام ششم علیه السلام روایت شده که در  
حق وی فرمود : « ابو حمزه در زمان خودش مانند  
سلمان است در زمانش » .

عامه از وی روایت کرده اند و ابو حمزه کتاب

تفسیری بر قرآن و رساله ای در حقوق و کتابی در  
زندگی و کتابی در نوادیر دارد .

«فضل بن شاذان» گفت : من از رقیه  
شنیدم که امام ششم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما  
الصلوة

و السلام فرمود : ابو حسره در زمان خود مانند  
لقمان در زمان خودش بود، زیرا، وی خدمت و  
حضور چهل نفر از ائمه را در کت کرده بود<sup>۱</sup> .

سعدان بن یحیی از ابو حسره ثمالی از ابی اسحاق  
سبیع از حارث از علی علیه السلام نقل  
روایت کرده است : هر که برادرش را برای خدا

جهت وعده خدائی زیارت کننده برای غیر خدا،  
 خداوند بقتاد هزار ملک را مویکلی نماید که  
 بومی نذاکند مبارک بادت پاک شدی، بهشت  
 بر تو مبارک و پاک و گوارا باشد. (۱)

مَنْ زَارَ آخَاهُ فِي اللَّهِ لَا لِعَيْبِهِ النَّاسَ مَوْعُودِ اللَّهِ  
 وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ طِبْتُ طِبْتُ  
 لَكَ الْجَنَّةُ.

ألفتر علماء در باره ابو حمزه :

كَانَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَالنَّبِيقِرِ  
 الصَّادِقِ وَالْكَاطِمِ عَلِيمِ السَّلَامِ، وَهُوَ الرَّاَوِي عَنْ



زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُعَاءَ السَّحْرِ الْكَبِيرِ فِي  
 شَهْرِ رَمَضَانَ الْمَعْرُوفِ بِدُعَاءِ أَبِي حَسَنَةَ  
 الَّذِي تَشْهَدُ بِلَاغَتِهِ وَمَضَامِينَهُ بِصَحَّةِ تَنْبِيئِهِ.

مقام علمی و روحی ابو حمزه :

« راوندی » در حیراج از « داوود رقی »  
 نقل میکند که در ناحیه ای از کوفه مردی را دید که  
 اطرافش جماعتی جمع شده اند و وی سخن میگوید  
 نزدشان شافت، دید فقهایی شیعه اند،  
 پرسید که این شیخ کیست؟ گفتند: « ابو حمزه  
 ثمالی » است، داوود گوید: در همان مدت که  
 مانشته بودیم، عربی آمد و گفت از مدینه آمده ام

«جعفر بن محمد» علیهما السلام از دنیا رفت،  
 ابو حمزه فریادی بر آورد و دستش را با سَف بر زمین زد و  
 پرسید: آیا از حضرتش وصیتی شنیدی؟ عرب  
 گفت: بفرزندش عبد الله و فرزند دیگرش موسی رضی الله عنهما  
 و منصور خلیفه وصیت فرموده است، ابو حمزه -  
 گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُضِلَّنَا، دَلَّ عَلَى الصَّغِيرِ  
 وَبَيَّنَّ حَالَ الْكَبِيرِ وَسَوَّاهُ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ .

و پس بسوی قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 شافت، نماز گذارد و ما هم نماز گذاریم، از  
 وی خواستم تا کلام خود تفسیر کند، گفت: امام رضی الله عنه  
 با این وصیت، حال فرزند بزرگ را بیان داشته

ولی بر فرزند صغیر دلالت نموده، زیرا دست صغیر را  
 با کبیر در امر وصیت گشوده و امر عظیمی را بر منصور  
 پوشانیده است، زیرا منصور هرگاه بپرسد  
 وصی امام علیه السلام کیست؟ پاسخ گفته شود توئی!

ابو حمزه در نقل حدیث ثقه است

علامه جبل عاملی در اعیان شیعہ پس از نقل اقوال  
 مختلف در باره ابو حمزه در باب «تمیز» مینویسد:  
 فِي مُشْتَرَكَاتِ الطَّرِيقِ بَابُ ثَابِتِ الْمُشْرِكِ بَيْنَ مَنْ  
 بُوئِي بِهِ وَبَيْنَ غَيْرِهِ، وَيُمْكِنُ اسْتِعْلَامُ أَنَّهُ ابْنُ دِينَارِ  
 الثَّقَفَةِ بِرِوَايَةِ عَبْدِ رَبِّهِ الثَّقَفِيِّ وَرِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ

مُحَبَّبٌ عَنْهُ وَرِوَايَةٌ لِبُنْتِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّارِعِ عَنْهُ وَ  
 وَرِوَايَةٌ لِمُحَمَّدِ بْنِ عِيَّاشٍ عَنْهُ، وَرِوَايَةٌ لِهَوْعَانَ  
 أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ -  
 وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عنه

### وفات ابی حسره:

ابو بصیر گفت: «وارد شدم بر امام ششم علیه السلام  
 امام از من سؤال فرمود ابو حمزه چه شد؟ گفتم  
 وی بیمار بود، فرمود: «وقتی که برگشته از من سلامش  
 برسان، بدان که وی در فلان ماه و فلان  
 روز میمیرد» ابو بصیر گوید: عرض کردم فدایت

شوم، شما با وی انس داشتید و او هم از شیعیان  
 شما بود، فرمود: راست گفتی، برای وی مقام نبی  
 نزد ما هست. پرسیدم شیعه شما با شما خواهند  
 بود؟ فرمود: «اگر شیعه از خدا برسد و رعیت رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله را ببندد و از گنا مان، خویشتن را نگذارد»

با مادر در جات ما خواهد بود» (۱)

گفت همان سال برگشتیم، ابو حمزه جز مدتی  
 اندکی زنده نبود و وفات یافت.

وفات ابو حمزه بنا بر آنچه شیخ و نجاشی  
 نقل کرده اند، سنه ۱۵۰ هجری قمری بوده است



## دعای سحر:

مضامین عالیہ و معارف الہیہ کہ در این دعاء  
است، گواہی صادق بر صحت این نسبت است  
که «کلام امام علیؑ السلام است و امکان ندارد  
غیر امام چنان سخن بگوید».

براستی اگر محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و آتش نبودند، بشر  
خدا را نشاخته و نمیدانست که چگونه با آفریدگارش  
سخن گوید، و دست هونی و هوس و خواهشهای  
پست آدمی، بر صحن آسمانی خط بطلان کشید  
و زحمت انبیاء علیهم السلام بر اشرجاه پرستان  
بیاد رفتہ بود...!

آیا این همان توراتی است که بر نبی صاحب  
 عِزَمی چون موسی علیه السلام نازل شد؟!  
 و یا این همان انجیلی است که بر پیامبر عظیم  
 الشانی چون عیسی علیه السلام فرود آمد؟!  
 اگر چنین است، چرا یک تورات در دو طبع  
 با هم فرق دارد، چرا سخنان عهد متیق و عهد  
 جدید خرد پذیر نیست؟ چرا...؟!  
 آری، خدائی را که پیغمبرانش معرفی کنند،  
 غیر از آن خدائست که اندیشه ما توان بشری

(۱) برای اطلاع از وضع حدیث، رک. به مجلدات انیس الاعلام - التوضیح -  
 صد مقال سلطانی - بشارت حدیث - ازاله الالهام - الرصد المدرسية - راهنمای بود  
 و نصاری - محضر الشهود - و... از همه بهتر متن حدیث و...

مطابق فهم ناقص خود معرفی کند، هر چند در مند  
 محققى چون بدینجا رسد خواهد دانست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
 و اولاد طاهرینش چه حق بزرگی بر جمله حقیقت  
 جویان و خداپرستان عالم دارند...

خوانندگان ارجمند؛ حال خواهید دانست  
 که چرا ما مناجات این برگزیدگان خدائی  
 را از زبان اصلی عربی، بفارسی ترجمه میکنیم،  
 چرا در این کار اصرار داریم؟

بله، برای این که ببینید خاندان پیغمبر اکرم -  
صلی الله علیه و آله خدا را چگونه شناختند و چگونه با معرفی کردند  
 ، برای این که عجز و ناتوانی و خواری بشر را در برابر

عظمت و قدرت آفریدگار بسجید؛ برای اینکه  
 بدانید اسلام یعنی چه، وجه میگوید؛ برای اینکه  
 ببینید خدائی را که پیشوایان اسلام برهنه  
 قرآن معرفی میکنند، با خدائی که تورات و  
 انجیل معرفی میکنند فرق دارد؛ برای اینکه  
 پیشوایان مذہب شیعه را بشناسید؛ برای اینکه  
 ببینید شیعه خداپرست است؛ برای اینکه با او  
 کنید صرف دشمنان شیعه، یا وه است؛ برای  
 اینکه بهترین راه اصلاح جامعه را مانسان  
 داده باشیم؛ برای اینکه توای خواننده  
 جوان، این دعا را که میخوانی بعضی چه میگوئی.

برای این که اگر بدگیری نمیکونی و امر معروف  
 و نهی از منکر را ترک گفته ای، حداقل، خداشنای  
 را بنفس خود تلقین کنی... آری، برای اندیشه  
 است؛ برای سَـمَشَق است، برای  
 یک مرتبه خواندن و کنار گذاشتن نیست

مَشَقِّ مَقْدَس - اردیبهشت ۱۳۳۲ شمسی. محبت الاسلام

دُعای کَمیل و ترجمه آن که به عنوان «بخش اول راز و لب نوحان»  
 نشر یافت، مانند همین بخش بدست یاری چند نفر صاحبِ اهلِ درد  
 بود، و اینک بخش دوم آن...

۱۳۵۷/۲/۲۵ شمسی - کتبه عباس سرتی

دانشگاه اصفهان  
 دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
 اداره توفیق بیان خیر  
 مرکز نشر و چاپ  
 این کتاب به صورت  
 آری برای چند نفر خوانده بود  
 الحاقی  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



هَذَا عَمَّا عَلَّمَنَا ابْنُ أَبِي حَسْبٍ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَبُو حَسْبٍ إِثْمَالِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلٰهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمَكِّرْ

بِي فِي حِيلَتِكَ مِنْ أَيْدِي

الْخَيْرِيَا رَبِّ وَلَا يُوجِدُ

إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْدِي

النَّجَاهُ وَلَا تُسْطَاعُ إِلَّا بِكَ

ابنای روزگار به صحه اروزند و باغ  
 صحه اوباغ زنده دلان کوی کبریا «سعدی»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بَخِشَ بِعَفْوِیْكَ وَلَا تَنْکُرْ  
 بِیْ حِفْ حِبْلَیْكَ .

پروردگارم! از کجا بمن نیکی رسد؟ و حال آنکه  
 جز از (خرائن نقصان ناپذیر رحمتی که) نزد تو است (دیگر جایی)  
 یافت نمیشود.

و از کجا برای من نجات خواهد بود؟! که خبر تو کسی را میسر

لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَىٰ عَنْ عَوْنِكَ

وَرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي آسَأَ وَأَجْرُكَ عَلَيْكَ

وَلَمْ يَرْضِكْ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ

يَا رَبِّ يَا رَبِّ كَمَا نَفْسٌ تَمَامٌ شُودِ بِكَ

عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ وَ

دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ

مَا أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي آدَعُوهُ فَجِيبْنِي

وَأِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينِ يَدْعُونِي

نیت . نه آنکه خوبی کنذار یاری و رحمت تویی نیاز  
 است و نه کسی که بر تو گستاخ شود و بدی کند و خسروی  
 ترا بدست نیاورد از قبضه اقدار تو بیرون رود .

يَا رَبِّ ! يَا رَبِّ ! يَا رَبِّ !... ( يَا سَعْدَ عَمْرٍو قَتْلَكَ

وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْنِكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ ) .

برحمت و عطف و قدرت تو، و به علمی که بوسیله  
 پیامبرانت بمن دادی ترا شناختم، و تو مرا بر خودت  
 رهناشیدی، و تو مرا بسوی خویش فرست خواندی، و اگر  
 (رحمت و هدایت تو دلیل ما) نبودیم نمیدانستیم تو کیستی .  
 ستایش خدائی را سازد که وی را میخواهم باسخم  
 گوید گرچه به بهنگامی که حضرتش مرا بخواند کسندی کنم، حمد

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ۲ أَسْأَلُهُ

فَبُعْثِي ۲ وَإِنْ كُنْتُ

بِحَيْلٍ أَوْ بِسِنِّ قَرِ ۲ ضُنِّي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ۲ أَنَادِيهِ

كُلَّمَا سَأَلْتُ لِحَاجَتِي ۲

وَأَحْلُبُهُ ۲ حَيْثُ سَأَلْتُ

لِسِرِّي ۲ بَغَيْرِ شَفِيعٍ قَبِيضِ ۲

لِي حَاجَتِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُوهُ



آفریدگاری را رواست که از او مسئلت میکنیم بمن میبخشد، بگره  
 به هنگامی که (با صلوة رحم و نیکی بمردم و حکمت بمتمدان  
 و دادن قرض بدرماندگان) از من وام خواهد، من بخل میوراک

کی رفقه ای ز دل که منانکم ترا	کی بوده ای نهفت که پیداکنم ترا
غیبت مکرده ای که شوم طامحضور	پنهان نمشته ای که هویدانکم ترا
با صد هزار جلوه برون آمد که من	با صد هزار دیده تمثا کنم ترا

سپاس و ستایش خداوندی را رواست که هر آن  
 وقت بخوانیم برای رفع نیارمند بیایم بدون میانجی باری  
 خلوت میکنم و او حاجتم را بر میآورد، حمد (و شکر همه کائنات)  
 فقط ذات پاک را ستود که وی را بخوانم و جز او دیگری را

(۱) مَنْ ذَا الَّذِي يَغْرِضُ لِلَّهِ قَرَضًا حَسَنًا؟ (قرآن کریم)

وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ

لِي ۚ دُعَايَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَا

رَجَوْتُ غَيْرَهُ لِأَخْلَفَ جَاءًا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ۚ

وَكَلَّمَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي

وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ ۚ

فَيُهَيِّئُونِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

نخوانم؛ وگرنه کسی را بخوانم خواسته مرا اجابت نکند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ

غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي .

ستایش و سپاس جهانداری را نزد که بجز

او بدگیری امیدی ندارم، و اگر بغیر او امیدوار باشم حلال

خواستم امیدم کند .

نیایش و ستایش فقط خدا را است که «در تمام-

نیازمندیم» مرا فقط بحضرت خود واگذار فرمود

و بدینوسله مرا گرامی داشت و مردم و انگذشت تا سبک

و ناچیزم پندارند .

پرستش و سپاس پروردگاری را رواست که از من

تُحِبُّ إِلَىٰ وَهُوَ غَيْرٌ عَنِّي

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِحِلْمِ

عَنِّي حَتَّىٰ كَأَنِّي

لَا ذَنْبَ لِي، فَزَبَّ

أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي

وَأَحْنُ بِمَجْدِي.

و بمه کائنات بی نیاز است، با همس با من بدوستی  
 و عطفوت رود، حمد خدای را که همی ارگنایان «من میکند  
 و همواره با من بردباری میکند؛ تا بدان حد که گویا گنای  
 ندارم...!

جلوه روی تو اندر نظری نیست که نیست  
 پر تو نور تو اندر گزین نیست که نیست  
 چرخ و اسلاک به عشق تو بود دوز زبان  
 نور عشق تو به شمس و قمری نیست که نیست  
 بجز از یاد درخت سبزه تو دید از خاک  
 آفتاب بدل همه حجری نیست که نیست  
 ذکر تسبیح تو اندر لب هر ذره نهران



اللَّهُمَّ اجْنِبْ أَجْدُ

سُبُلَ الْمُطَالِبِ إِلَيْكَ

مُشْرَعَةً، وَمَنَاهِلَ

الرَّجَاءِ إِلَيْكَ مُزْعَةً

وَالْأَسْنَعَاتِ بِفَضْلِكَ

لِمَنْ أَمَّلَكَ مُبَاحَةً

وَأَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ

لِلصَّارِحِينَ مَفْتُوحَةً

## حدیثی که می‌تواند در شجره نبوت که نیست

فَرَّجِي أَحْمَدُ شَيْءٌ عِنْدِي وَأَحْسَنُ مَجْدِي .  
 (حقیقت چنین است که اندکش گفتم و همی باز  
 گویم) پس پروردگارم از همه چیز بزرگتر من نیکو تر و بزرگتر  
 و نیاشیم سزاوارتر است .

پروردگارا ؛ همانا که من می‌بینم و می‌سایم که سر تمام  
 رشته با طرُق نیازمندید یا بسوی تو باز است ،  
 و زلال حیاطش امید بزند تو سرشار ، و برای آنکه از تو  
 و بتو رسید و ازندیاری خواستن و حکمت جستن از فضل تو  
 رواست ، و همی درهای تعیبات و دعا، بسوی تو برای  
 ناله کنندگان گشوده و برای پناهندگان گشاده است

وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ

وَلِلْمَلْهُوفِينَ بِمِرْصَدِ إِغَاثَةٍ وَ

أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا

بِفَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنَعِ الْجَلِيلِينَ

وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأْثَرِينَ

وَأَنَّ الرُّاحِلَ لِيكَ فَرِيْبُ

الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَخْتَجِبُ عَنْ

خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْبِبَهُمْ لِأَعْمَالِ دُنُو

و یقین دانم که در مقام اجابت دعای امیدوارانی ،  
 و هم این تویی که در کینگاه کلمات در ماندگانی ، در امید  
 به بخشش تو پاداشش خواهد بود و در خوشنودی بقضای  
 تو وسعت روزی و کثرت نعمت است ، آری اینها  
 بجای منع بخیلان و مال و منال دونان است ، پرورد  
 این منم که گواهی میدهم آنکه بگوی تو عازم است بهش  
 بسی نزدیک است ، و این تویی ای آفریدگار که آفریدگاری  
 پنهان نه ای ، جز آنها که امید بغیر تو نبندند ، بدین امید  
 و کردار با بجا از حضرتت محبوب مانند .

ز خود بینی است گردانی ، حجاب چشم انسانی  
 خدا را دیدتوانی ، تو ما خود در میان <sup>منه</sup>  
 «نسیه»

وَقَدْ فَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلَبِي وَ

تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَجَعَلْتُ بِكَ

أَسْتِغَاثِي وَبِدُعَائِكَ تَوَسَّلِي مِنْ عَمْرِي

أَسْتَحْفَافٍ لِأَسْمَاعِكَ مِنْهُ وَلَا أَسْتَجِيبًا

لِعَفْوِكَ عَنِّي بَلْ لِيَقْنِي بِكَرَمِكَ وَسُكُونِي

إِلَى صِدْقِ وَعْدِكَ وَلِحَاجَتِي إِلَى الْإِيمَانِ

بِتَوْحِيدِكَ وَبِقِيَمَةِ مَعْرِفَتِكَ مِنْي أَنْ لَا

رَبَّ لِي عِزَّكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ



و همان من با وقوف بدین حقائق بسوی تو عازم و  
 باینجه نیازمندید یا، بکوی تو روی آرم برای احتیاج  
 و بخشش خواسته ایم، و فقط حکمت و فریادری از تو خواسته  
 و میخواهم و دست آور خود را در خواست از تو قرار دهم  
 با اینکه سزاوار آن مقام شایخ منیم که دعایم بشنوی،  
 و نه لایق آنم که با گذشت و عفو خویش از من، پاسخ گوئی،  
 بلکه اطمینان بکرم تو دارم، آرامش از راستی و درستی  
 وعده تست و به اعتقاد بتوحید تو پناه آورده ام، بدان  
 اطمینان دارم که از کمون من آگاهی و مرایشناسی که  
 جز تو مرا خدائی نیست، و سزاوار پرستشی جز تو نباشد  
 تو یکتائی، ترا نبازی نیست.

لَا شَرِيكَ لَكَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ

الْقَابِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ

صِدْقٌ: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ

فَضْلِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ حِمٍّ

وَلَبَسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي

أَنْ نَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَنَمْتَنِعَ

الْعَطِيَّةَ وَأَنْتَ الْمَنَّانُ

بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ

ای ز وجود تو وجود همه	پرتوی از بود تو بود همه
نیست کن و هست کن نیست	غیر تو و صنع تو موجود نیست
غیب ازل نور شهود از تو نیست	لوح عدم نقش وجود از تو نیست
روشنی لعل بدخشان ز تو	پرتو خورشید درخشان ز تو

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْغَالِبُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ صِدْقٌ؛  
 وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ . إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا .  
 پروردگارا! تو گفته ای و گفتار تو حق است و وعده  
 تو راست ، اینست گفتار تو: « از فضل خدای بجوای  
 همانا که خدا بشما بسیار مهربان است .»

از صفات تو این نباشد که به درخواست فرمان دهی و  
 عطا را جلو گیری ، و توانی که با بخششای خویش بر همه ممکنات

وَالْعَائِدُ عَلَيْهِمْ يُحْتَنُ رَأْفَتِكَ اَلِهِي رَبَّنِي

فِي نِعْمِكَ اِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَنُوهُتًا بِاَسْمِ

كَبِيرًا يَا مَنْ رَبَّنِي فِي الدُّنْيَا بِاِحْسَانِهِ وَ

تَفَضُّلِهِ وَنِعْمِهِ وَاَشَارَلِي فِي الْاٰخِرَةِ اِلَى

عَفْوِهِ وَكَرَمِهِ مَعْرِفَتِي يَا مُؤَلِّمِي لِي اَعْلِيكَ

حُبِّي لَكَ شَفِيعِي اِلَيْكَ وَاَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِيلِي

بِدَلَالَتِكَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِي اِلَى شَفَا عِنْدَكَ

اَدْعُو يَا سَيِّدِي بِلِسَانٍ قَدْ اَحْرَسَهُ ذَنْبُهُ

بس منت نبی، و برایشان از هر سوی سوذرسانی بامهربانی  
ورافت بسیار.

خدای من! از کویم در نعمتها و احسان خویش پرورش  
دادی و در بزرگیم نامم بلند و مرا از جمند فرمودی پس  
ای کسیکه در دنیا با احسان و تفضل و نعمت خویش مرا پرورد  
و در سرای جاوید آخرت بسو من بعبود و کرم خود اشار فرمود  
ای مولای من! معرفتم بسوی تو اتم رهنماست، دوستم  
تو میانه تخم برای بخشش گناهان من است، و سخت اطمینان  
دارم بر بهر سنمای خود که بسوی تو اتم رهنماست، و هم از  
میانه خویش آسوده خاطر و در آراشم که شفاعت را بپند  
آفای من! ترا بر بانی میخوانم که گناهای من را بخشا لاش کرده



رَبِّ أَنَا جِيكَ بِقَلْبٍ وَدَّ

أَوْبَعْتَهُ جُرْمُهُ، أَدْعُوكَ

يَا رَبِّ رَاهِبًا رَاغِبًا رَاجِيًا

خَائِفًا، إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَاهُ

ذُنُوبِي فَرَعْتُ، وَإِذَا

رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَبَعْتُ.

پروردگارم ! بادی را زونی ز دارم که جرمش  
 دستخوش هلاکش نموده (احساس اشتیاق و  
 محبت را نسبت بدرگاه با عظمت نمیتوانم تقریر کنم که چگونه  
 جامع اضدادم، جز اینکه بگویم) :

پروردگارا ! ترا میخواهم وارفت و غضبت گریزانم و  
 برحمت و لطف احسانت مشاغم، و به بخشش و گذشتت  
 امیدوارم و از عدالت و بختگیری در حسابت سخت ترسان  
 و هراسانم .

آقای من ! هرگاه گناهان خوشتن منیم، داد و  
 فریاد از دل برآرم، و هرگاه کرم و بزرگواری و بخشش  
 ترا می بینم به طمع افتم .

فَانْ عَفَوْتَ فَمَحِيْرٌ رَاحِمٌ وَاِنْ عَدَّ بُتْ

فَعَبْرٌ ظَالِمٌ، حُبِّي يَا اللّٰهُ فِي جُرْأَنِيْ

عَلَى مَسْئَلَتِكَ مَعَ اِثْمَانِيْ مَا تَكْرَهُ

جُودَكَ وَكُرْمَكَ، وَعُدَّتِيْ فِيْ شِدَّتِيْ

مَعَ فَلَاحِيْ حَيَاتِيْ اِنْكَ وَرَحْمَتُكَ وَقَدْ

رَجَوْتُ اَنْ لَا تَحْبِبَ بَيْنَ دِيْنِيْ وَدِيْنِ

مُسْتَبِيْ فَحَقُّ رَجَائِيْ وَاسْمَعْ دُعَائِيْ

يَا حَبِيْبِيْ مَنْ دَعَاكَ وَاَفْضَلُ مَنْ رَجَاكَ

فَإِنْ عَفَوْتَ لَخَيْرٌ رَّاحِمًا وَإِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ...

اگر بخشی بهترین مهربانی، و اگر عذاب کنی باز تمکات

نباشی.

ای مستمع جمع صفات کمالیه؛ گستاخیم بر سوال؛

بخشش و بزرگواری تو دلیل من است، با آنکه اعمالی ام

که پسند تو نیست، رافت و رحمت تو نیروی من در حقیقت

و اندکی شرمم از تو است، و حقاً امیدوارم که تو امید منی فرما

بین این دو «دلیل و نیروی خودم» و آن دو (رافت و

رحمت تو) امید «ما و آرزو ما» دارم، پس امیدم جا

تحقق بپوشان و دعایم اجابت فرمای ای بهترین کسیکه

خواننده او را بخواند، و ای برتر از هر کسی که امیداری بدو امید بند

عَظُمَ بِأَسَيْدِ أُمَّلِي وَسَاءَ عَمَلِي فَأَعْطِنِي

مِنْ عَفْوِكَ بِمُقْدَارِ أُمَّلِي لِأَنْ تَوَاحِدُنِي

بِأَسْوَرِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ بِحُلٍّ عَنِ مَجَازِ أُمَّةِ

الْمُذْنِبِينَ وَحِلْمِكَ بِكِبْرٍ عَنِ مُكَافَأَةِ

الْمُقَصِّرِينَ وَأَنَا يَا سَيِّدَ عَائِدِ بِفَضْلِكَ هَائِلٌ

مِنْكَ لِيكَ مُشْتَجِرٌ فَأَوْعِدْهُ مِنَ الصَّنْعِ عَمَّنْ

أَحْسَنَ بِلَطْفٍ وَأَنَا يَا رَبِّ مَا خَطَرِي!

هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ



ای آقای من! آرزویم بزرگت و کردارم زشتت  
 پس باندازه آرزویم، بخشش خویش بر من بخش و  
 برشتی کردارم مواخذہ ام مفسرما، چه مانا کرت از  
 کیفر گنہکاران برتر، و بردباریت از مکافات تقصیر کاران  
 (عبودیت) بزرگتر است و من ای آقای من بفضلت  
 پناہندہ ام و از عقوبتت گریز انعم و برحمتت پناہ میآورم،  
 بہ کمی نگاہ رسید و عہدہ بخشش تو ام، چه تو آنرا کہ بجزرتت  
 گمان نیک برد میبخشی. پروردگارم؛ من کہے؟  
 و شخصیتت چیست؟ بہ فضل خود مرا بخش و باغ خود خویش بر  
 من نیک فرمای.

وَلَوْ خِفْتُ تَعَجُّلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبُنَّهُ

لَا لِأَنَّكَ أَهْوَى النَّاطِرِينَ إِلَى وَخْفِ

الْمُطَّلِعِينَ عَلَيَّ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ

السَّائِرِينَ وَأَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَالْأَكْرَمُ

الْأَكْرَمِينَ سَتَّارُ الْعُيُوبِ غَفَّارُ

الدُّنُوبِ عَلَامُ الْعُيُوبِ نَسْتَرُ

الدَّنْبِ بِكَرَمِكَ وَتُوخَّرُ

الْعُقُوبَةُ بِمِحْلِكَ فَلَاكُ الْحَمْدُ عَلَيْكَ

اطلاع میافت من آن گناهان را انجام نمیدادم، و اگر  
از نزدیکی کفزش تیرسیدم، از معاصی اجتناب کردم  
این نه از آن راه است که نظر ترا بر خود بجزیری نینگارم،  
و خواری شمارم و یا اطلاع ترا بر جبرائیم خویش سبک  
و ناخیزندارم، بلکه برای آنست که حقیقتای پرودگارم؛  
از همه بهتر تو معایب و گناه می پوشانی و از همگان نیکوتر  
حکم رانی، و از همه بردباران بردبارتری و از تمام بزرگان  
بزرگوارتری، پوشنده خطایا و عیوب، بخشنده جرائم و  
ذنوب، داننده رازها و غیوبی، بگرم خود گناهان می پوشی  
و با بردباری خویش کفیر و عقوبت را تا خیر اندازی.  
پس ستایش و سپاس تراست بر علم تو با آنکه از کردار

أَيُّ رَبِّ جَلَّلِي بِسِنَّكَ

وَاعْفُ عَنِّي تَوْبِي بِكَرَمِ

وَجْهِكَ فَلَوْ أَطَّلَعَ الْيَوْمَ

عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ

مَا فَعَلْتُهُ؛

از برای پرورش درگاهواره عدل و فضل  
 عام ربستان سیری، خاص استان شیر  
 جان مار عقل بخش و عقل مار ارهنامه  
 کز برون تن غفور به وز درون جان خیر  
 بیچ طاعت نامدار ماهچیان بی علت  
 رایگانان آنسردی، رایگانان در پدیر  
 «جوامع الاخلاق»

اَي رَبِّ جَلَلَنِي بِسْتَرْكٍ وَاَعْفُ عَنِّي تَوْبِيحِي بِكَرَمِ

وَجِهِكَ . ای پرورش دهنده ام؛

با پرده پوشی خودت عیوب معاصی مرا پوشان و بسزگوار  
 ذاتت از سر زشم در گذر. اگر برگناه نامم امروز جز تو کسی



بَعْدَ عِلْمِكَ وَعَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ

وَبِحِمْلَتِكَ وَبِحَبْرَتِي عَلَى مَعْصِيَتِكَ حَلِيمًا

عَنِّي وَبِدَعْوَتِي إِلَى فَلَانِ الْحَيَاءِ سِتْرًا

عَلَى وَسَبْرٍ عَنِّي إِلَى التَّوْبِ عَلَى مَحَارِمِكَ

مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَعَظِيمِ

عَفْوِكَ يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ يَا حَمِيدُ

يَا غَافِرَ الدَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ

يَا عَظِيمَ الْمَرْءِ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ

ز شتم آگاهی و ترا سپاس و تائیس سزد که با قدر  
بر عقوبت میخشی .

پروردگارا ! حلم تو و گذشتت از من ، مرا بر معصیت  
و امید دارد و گستاخ مینماید ، و پرده پوشی تو بر من میباید  
مرا باند کن شرمی میخواند ؛ دانائی و شناسائیم بوحسنت  
رحمت و بزرگی عفو تو ، ای بردبار ؛ مرا با ارتکاب و حیرت  
بر انجام محرمات ، بشتاب میاندازد ، ای بزرگوار ، و  
ای زنده جاوید ، و ای پائیده ابدی ، ای آمرزنده گنا  
ای پذیرنده توبه ، ای آنکه عطایای تو بزرگ و احسن  
قدیم است ،      اَيْنَ سَرَكَ الْجَبَلِ ، اَيْنَ  
عَفْوِكَ الْجَبَلِ ، اَيْنَ فَرَجِكَ الْفَرِيبِ ؟

أَبْنَ سِتْرِكَ الْجَمِيلِ أَبْنَ

عَفْوِكَ الْجَمِيلِ؟ أَبْنَ فَرْجِكَ

الْفَرِيبِ؟ أَبْنَ غِيَاثِكَ

السَّرِيعِ؟ أَبْنَ رَحْمَتِكَ

الْوَاسِعَةِ؟ أَبْنَ عَطَايَاكَ

الْقَاضِلَةِ؟ أَبْنَ مَوَاهِبِكَ

الْمَهْنِيَّةِ؟ أَبْنَ صَنَائِعِكَ

السَّنِيَّةِ؟

کجا است آن پرده پوشی جمیل تو، کجا است آن گذشت  
 بزرگوارانه تو، کجا است آن گشایش نزدیکت ؟  
 کجا است فریادرسی سرعیت، چه شد رحمت پنهان  
 کجوانرسه شار و بخششهای گوارای تو، کجا است شاهکار  
 دل آرای (بیانند همه کس بسند) تو ؟

جنبشی از بحس وجودت سپهر +  
 پرتوی از عکس رخت ماه و مهر +  
 نقطه ای از دفتر صنعت فلک +  
 شعله ای از عسکر ملک ملک +  
 نوره ظلمت بیان عدم +  
 رنجه خیل حدوث و قدم +

ابْنَ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ ابْنَ مَنْكَ الْجَسِيمِ

ابْنَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ ابْنَ كَرَمِكَ يَا

كَرِيمٍ بِهِ فَاسْتَقْدِنِي وَ

بِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمَلُ يَا

مُنْعَمٌ بِأَمْفُضِلَسْتُ أَنْكَلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ

عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ

عَلَيْنَا الْآنَكَ أَهْلُ النَّفْيِ وَأَهْلُ

الْمَعْفِرَةِ سُبُّكَ بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا



کجاست فضل عظیم تو، کجاست نعمت بس بزرگت،  
 کواحسان قدیم تو؟ کجاست کرم عمیمت؟ ای کریم؛  
 بکرمت و بخش محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) از  
 گرداب هم و غم و گناه و گرفتاری دو جهان، ازیم ده  
 برحمت و وسعت نجاتم بخشی.

ای نیکی کننده و ای زیبائی بخش، ای بخشنده  
 نعمت و ای افزون کننده؛ تکیه گاه و امید ما در  
 نجات از عذابت، بر اعمال ما نیست بلکه بر فضلی که تو  
 بر ما داری تکیه داریم زیرا که ترا سزاوارند که از تو بپسند  
 و از عقوبتت بیم یابند، و با مرزشت امید...

از ره انعام، به نیکی آغاز میکنی و از در کرم زگناهان

وَتَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا

فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ أَجْهَلُ مَا

نَنْشُرُ أَمْ قَبِيحٌ مَا لَسْتُمْ؟ أَمْ عَظِيمٌ

مَا أَبْلَيْتَ وَأَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرًا

مِنْهُ بَحِيثٌ وَعَافِيَةٌ؟ يَا

حَبِيبَ مَنْ مُحِبِّبَ إِلَيْكَ

وَيَا فُرْدَةَ عَابِدٍ مِنْ لَدُنِّكَ

بِكَ وَانْقَطَعَ إِلَيْكَ.

میگذری، ماندانیم که سپاس چه بگوئیم،  
 آیا سپاس آنمه نیکیا که میکنی، یا شکر اینمه بدیها  
 که میپوشی؟! آیا سپاس غمتهای بزرگ که بخشیدی  
 یا شکر اینکه از بلا یارمانیدی و سلامت منم نجات دادی.  
 ای محبوب آن نیکیخت که رشته دوستی تو پیوسته و آ  
 روشنی دیده کسی که بتو پناه آورده و برای پیوند با تو، از نمه

بریده .

خداوند در توفیق بخشای دلی ده که یقینت را بشاید مده ناخوب را بر خاطر مراء درونم را بنور خود بر افروز	نظامی راره تحقیق بنای زبانی کافرینت را سزاید بدار از نا پسندم دست کتانه ز باغم را شای خود در آموز
--	--

أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسِيءُونَ

فَنَجِّأَوْ زِيَارَتِ عَرَبٍ قَبِيحٍ مَا

عِنْدَنَا بِجَهْلٍ مَا عِنْدَكَ وَأَيُّ

جَهْلٍ بِأَرْبٍ لَا يَسَعُهُ جُودٌ

أَوْ أَيُّ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ

أَنَانِكَ؟ وَمَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا

فِي نِعَمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْرِثُ

أَعْمَالَ الْأَنْقَابِلِ بِهَاكَرَمِكَ

تو نیکو کننده و مابدکاریم، از زشتی و زشتکاری بیانی  
 که نزد ماست به نیکی و احسانی که نزد توست در گذر.  
 پروردگارا؛ کدام نادانی است که بخشش بر سر است  
 من انگیرد؟ و یا کدام زمان دراز است که از مدارای  
 تو دراز تر باشد و چه ناچیز و بی مقدار است اعمال اندک ما  
 در جنب نعمتهای بی پایانت.

من شکر چون کنم که همه نعمت تو ام  
 نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش

«سید میر شریف جرجانی»

چگونه تو انیم آنمه اعمال بجای آریم که با کرمت  
 همسنگ شود؟ «این که محال، پرسش دارم:»



بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُدْنِبِينَ مَا

وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ

يَا بَاسِطَ الْبُيُوتِ بِالرَّحْمَةِ فَوَعَّرْنَاكَ

يَا سَيِّدِي لَوْ هَرَّ نَبِيٌّ مَا بَرَحْتُ مِنْ

بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا

أَنْتَهِىَ إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ

كَرَمِكَ وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا أَنْشَأْتُ نَعْدُ

مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ

بلکه چگونه بر کسکاران، سخت و سنگ گرفته میشود، که در فریاد  
رحمت قرار گرفته اند...؟! ای آنکه صحنه امرز  
بس وسیع و ای کمی که دستهای عطایت بنیسه بر حمت گشاده  
است. آقامن! بعزّت سوگند، اگر از درگاه با  
عظمت مرا برانی، گامی از در رحمت فراتر نهم و از اطناب غرور  
لابه بجزرت باز نیستم...

برایم اگر از در آیم از در دیگر

منی که جز تو ندارم در کرملا و دنیا  
«نکارنده»

چه، که با غار و سفر جام بخشش و کمال استنای «تو»  
آشنا که باید، پی برده ام، با تمام این اوصاف تو آنچه نخوا  
میکنی، و هر که را بخواهی بدانچه که بخواهی و هر گونه که بخواهی

وَتَرْحَمُ مَنْ نَشَاءُ بِمَا نَشَاءُ

كَيْفَ نَشَاءُ، لَا نَسْأَلُ عَنْ فِعْلِكَ

وَلَا نُنَازِعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا نُشَارِكُ

فِي أَمْرِكَ وَلَا نُنْصَادُ

فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْتَرِضُ

عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي نَدْبِ بِرِّكَ

لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ نَبَارَكَ

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

عذاب میکنی...؛ و بر سر که بخوابی رحم میکنی بر چه بگفته  
 که بخوابی. نه مقامی فوق تست که از کردارت بیسند  
 و نه چیزی را یارای آنست که در ملک پادشاهیت سر بر  
 بردارد؛ انبازی در فرمان و مخالفی در حکم خود نداری،  
 ترا فقط، فرمان و هم ترا آفرینش است و بس بلندتر  
 و از هر گونه آلائش پاک و بری از هر عیب و نقص، و  
 برتر از هر صغفی است پروردگار جهانیان.

بری ذاتش از تمت ضد و جنس

غنی ملکش از طاعت جن و انس

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد  
 سیّدی.

يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ لَّدَيْكَ اسْتَجَاءُ  
 بِكَرَمِكَ الْفَلَاحُ حَسَانُكَ نِعْمُكَ أَنْتَ  
 الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَبْضِيقُ عَفْوُكَ وَلَا يَنْقُصُ  
 فَضْلُكَ وَلَا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ فَذُنُوبُنَا  
 مِنْكَ يَا صَفْحَ الْقَدِيمِ وَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ  
 الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ أَفْتُرَاكَ يَا رَبِّ  
 مُخْلِفُ طُوبَانَا أَوْ تُحْيِي أَمَّا لَنَا كَلَا  
 يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا أَطْنَابِي



يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ لَّا ذِي بَلَاءٍ وَاسْتَجَارِيكَ بِكَ

وَأَلَيْفَ إِحْسَانِكَ وَنِعْمَتِكَ ...

خدای من ؛ اینست جای کسی که بحضرت پناه  
آورده و به پناہگاه کرمت پناهنده شده است و با حسن  
و نعمتهای تو خوی گرفته و توفی آن بخشده ای که فزاینده  
بخشش تنگ نگردد و فضلت نقصان نپذیرد  
و از رحمت و ابعات کاسته نشود، همانا که از گذشت  
پی در پی و به تفضل عظیم و رحمت پناورت اعتماد داریم،  
آیا میشود که ترا بسیم که بخلاف این حسن ظن ماکنی،  
و یا ما را از آرزویمان نومید گردانی ؟ نه ای کریم، نه چنان  
است . ما را بتو این گمان نیست و هم اینچنین طبعی در

وَلَا هَذَا فِيكَ طَعْنَا يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا

فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا، إِنَّ لَنَا فِيكَ

رَجَاءً عَظِيمًا، عَصَيْنَاكَ وَخَرْنَا

رُجُورًا. نَسْرَعُ عَلَيْنَا وَدَعَوْنَا

وَمَخْنُ رُجُورًا نَسْتَجِيبُ لَنَا

فَحَقُّ رَجَاءِنَا مَوْلَانَا فَقَدْ عَلِمْنَا

مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَلَكِنْ عَلِمْنَا

فِيْنَا وَعَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُنَا عِنْدَ

رحمت نذاریم .

يَا رَبِّ ! إِنَّ لَنَا مِنْكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا ؛

پروردگارا ! همانا در حضرتت ما را امیدوارز و ما  
بس دراز و بسیار است ، حقا که در تو امید می بس بگن  
داریم تا بدان پایه که نافرمانیت کرده ایم ، و امید داریم که بر  
فتیاح اعمال ما پرده پوشی و ترا میخوانیم و امید داریم که  
دعای ما مستجاب فرمائی .

پس خواهش ما را حقیقت بخشای .

مولای ما ؛ همانا که از اعمال خود میدانیم که مستوجب چه  
عقوبتی هستیم ولی تو طاقت ما را میدانی ، و ما هم یقین میدانیم  
که از درگاه خود ما را نمیرانی .

وَإِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ  
 فَانْتَ أَهْلُ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَى  
 الْمُدْنِيِّينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَاْمُنْ  
 عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَجُدْ عَلَيْنَا  
 فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِكَ يَا غَفَّارُ  
 بِسُورِكَ أَهْتَدِينَا وَبِفَضْلِكَ اسْتَعْنِينَا  
 وَبِعَمَلِكَ أَصْبَحْنَا وَأَمْسَيْنَا ذُنُوبَنَا  
 بَيْنَ يَدَيْكَ تَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَتُوبُ إِلَيْكَ

پروردگارا! این علم ما، ما را حسیص کرده که جوای  
 رحمت باشیم، گرچه میدانیم که سزاوار آن نیستیم و  
 ترا سزد که بر ما بخشی، و برگشکاران به فضل و وسیع خود  
 رفتار نمائی؛ پس بر ما منت نه آنچه ترا می سزد  
 و بر ما بخش که همانا نیازمند آمرزش تو ایم.  
 ای غفار؛ بفروغ نور تو رستگایم و به فضیلت  
 نبی نیازی جوئیم و در نعمت بشمارت شهبارا بصبح و  
 بامدادان رابشام رسانیم، و همه گناهان ما در حضورت  
 نمایان است.

خداوندا؛ از تمام آن گناهان بدرگاہت  
 توبه میکنیم و آمرزشت را میطلبیم و توبای انعام بمابدوست



نَحْتَبُ إِلَيْنَا بِالنَّعْمِ وَتُعَاذُكَ

بِالدُّنُوبِ، خَيْرُكَ إِلَيْنَا

نَازِلٌ وَشَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ

وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ

يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ

میروی، و ما با گنامانان بد شمنت ایم.

دل بر ذره مضمون تجلی جمال تو	گل هر بوستان دل داده سیمای توست
سری کز فرط استغفار نماید بسطانی	ناده رخ سجا ک آستان بهر تمنت
	«عبد الرزاق اسیدی»

خَيْرَكَ لَيْسَنَا نَازِلٌ وَشَرُّنَا لَيْسَ صَاعِدٌ.

خوبیها از جانب تو بر ما نمی رسد و آید، و همیشه بدیها  
ما بسوی تو بر آید.

تعالی آنده کی بمثل ما نماند	که خوانندش خداوندان خداوند
جواب بخش فکرهای باریک	به روز آرنده شهای تاریک
غم و شاک و کار و بیم و امید	شب و روز آفرین ماه و خورشید

و همواره فرشته ای اعمال قبیح ما را هر روز

فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا

بِنِعْمِكَ وَتَنْفِضَ عَلَيْنَا بِالْإِنِّكَ

فَسُبْحَانَكَ وَأَحْلَمَكَ وَأَعْظَمَكَ وَ

أَكْرَمَكَ مُبْدِنًا وَمُعِيدًا تَقَدَّسَتْ

أَسْمَاؤُكَ وَجَلَّ شَأْنُكَ وَكَرَّمَ صَانُؤُكَ

وَفِعَالُكَ أَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَعْظَمُ

حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَالِيَ سَبِيحِي بِفِعْلِي وَخَطْبَتِي

فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ الْعَفْوُ سَيِّدُكَ سَيِّدُكَ سَيِّدُكَ

به پیشگاهت عرضه میدارد، بزرگوارا، چگونه شکرست گزایم  
 ...؟ که» این خود موجب آن نیست که نعمت و اکرام خود را  
 از ما بزداری و با نعمتهای پی در پی گرانجها همی بر ما تفضل  
 فرمائی. اوّه... که مستزده و پاکمی، وه...  
 چه بی نهایت حلیم؟! چه بسیار بزرگ و بزرگوارای از اعا  
 ز ما فرجام...!

ناعبایت مقدّس و ستایشت حلیل و ساخته است  
 شایکار و بس گرانهاست.

تو ای خدای من «میدان پهناور» فصلت و سعادت  
 و بردباریت بیشتر و بزرگتر از آنست که بگردار و گناهانم  
 مقیاس بگیری.

اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ أَعْدَانًا مِنْ سَخَطِكَ

وَاجْرُنَا مِنْ عَذَابِكَ أَرْزُقْنَا مِنْ مَوْلَاهِكَ

وَأَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَأَرْزُقْنَا حَاجَتَيْكَ

وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَرَحِمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ

وَرِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّكَ قَرِيبٌ

مُجِيبٌ أَرْزُقْنَا عَمَلًا يَطَاعُكَ وَتُوفِّقُنَا عَلَى

مِلَّتِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَارْحَمْنَا كَمَا رَحِمْتَ صَغِيرًا



فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ الْعَفْوُ، سَيِّدِي! سَيِّدِي! سَيِّدِي!

پروردگارا؛ بس یاد خود را مشغول ساز و خشم و  
انتقامت را پناه ده و از عذابت را برهان و از بخشش  
و گذشتایت روزیمان نهای و از تفضل خود بر ما انعام فرما  
و حج خانه ات و زیارت قبر پیامبرت که درود و رحمت  
و مغفرت و خشودیت بر او و خاندانش نثار باد، بار و  
فرما، چه همانا تو بس نزدیک، و هم درخواست نیازمندان  
اجابت میکنی، و حسن فرمانبری فرمان خود را بخشای،  
و بر آئین خود و طریقت پیامت در ص، ما را بمسیر  
اقتسایدگارا! ما و هم پدر و مادر ما بیا مژ و برایشان  
رحم فرما، همچنانکه در کودکی و ما توانیم، پرستاریم کردند.

وَاجْرِهِمَا بِالْأَحْسَانِ إِحْسَانًا وَ  
 بِالسَّيِّئَاتِ عُفْرَانًا، اللَّهُمَّ اغْفِرْ  
 لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ  
 وَالْأَمْوَاتِ وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ  
 بِالْخَيْرَاتِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ  
 لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا  
 وَعَائِبِنَا ذَكَرْنَا وَأَنْشَأْنَا  
 صَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا حُرْنَا وَمَمْلُوكِنَا

برابر احسان، احسان؛ و در ازا بد بیاشان. امرش

رایاداشان ده .

خداوند؛ همه آنگان را که ایمان آورده اند  
از زن و مرد، چه آنکه زنده اند چه آنکه که مرده اند،  
بیا مزر و همواره باه رشته خیرات<sup>(۱)</sup> بین ما رابطه  
برقرار فرمای، بجز تو کسی نیست که این خواهش ما را  
تواند اجابت کند .

الهی! زنده و مرده و حاضر و غائب و مرد و زن  
و کودک و بزرگ و آزاد و بنده ما را بیا مزر .  
آن « و ارگون بجهت و نیلگون دل » ما که از درگاه

(۱) این خود دستوریست که زندگان، اموات خود را زیاد بنهند و همیشه با اعمال نیک  
ایش زیاد کنند . « مستحکم »

كَذَّبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ

صَلُّوا ضَلَالًا لَّا بَعِيدًا

وَخَسِرُوا خُسْرًا نَّامُوبِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَأٰلِ مُحَمَّدٍ، وَاخْتِمِ

لِحَبِيْبِيْ.

تو ای خدا، روی برآفته اند، دروغ گفتند، و  
سخت گمراهی دچار، و بزبانی آشکار مبتلا شده اند.

در گریه و آشنانشود باز، بسته به  
مرغ از نبام غیر پرد، پر شکسته  
پسند اگر بموی تو نبود، بریده باد،  
چنان اگر بجهت تو نبود گشته به  
هر سه که درد یار ندارد، بسای دار  
هر دل که سوز عشق در آن نیست خسته به

« ادیب السند - عطف »

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِئْتِهِمْ لِيْ خَيْرٍ.  
ای خدای من، بر محمد و خاندانش درود فرست



وَكَفَيْتَنِي أَهْتِنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَالْآخِرِي

وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مِنْ لِبْرَحْمَتِي وَاجْعَلْ عَلَيَّ

مِنْكَ أَمْنًا بِأَمْنِهِ وَلَا تُسَلِّبْنِي صَاحِبَ مَا

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَأَرْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقًا

سَنَك

وَاسِعًا حَالًا أَطْيَبًا اللَّهُمَّ احْرُسْنِي مَجْرًا

وَاحْفَظْنِي مَحْفَظًا أَكْلًا لِي بِكَ لَأَنْتَ

وَأَرْزُقْنِي حَيْثُ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي

كُلِّ عَامٍ وَرِزْقًا وَفِي قَبْرِنِيكَ الْإِمَامَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و فرجام کارم به نیکه بپایان رسان ، فمات امور دنیا  
 و آخرتم را کفایت فرمای ، و سراسر آنکه بمن رحم نمیکند ، بر  
 من تسلط نماید ، و از جانب خود « ای نگهدار جهان و  
 جهانیان » سپری بر من فرستاده که همواره و همیشه  
 نگهدارم باشد و هر چه « از خوی نیک و نعمت های دیگر »  
 که از راه انعام و تفضل روزیم فرموده ای از من بازگیر و هم  
 از فضل خود ، روزیم را سزاخ و حلال و پاک « و بافتخا »  
 فرستاده .

آفریدگارا ! مرا تحت توجه خود در آور و به نیروی خود  
 نگهدارم باش و در حصار خوشتن در آورم و حج خانه محترم  
 و زیارت قبر پیامبرت و سایر پیشوایان بنیتم را در این سال

وَلَا تُخْلِنِي يَا رَبِّ مِنْ نِعْمَتِكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ

وَالْمُؤَافِقِ الْكَرِيمِ اللَّهُمَّ تَبَّ عَلَيَّ حَتَّى

لَا أَعْصِيكَ وَالْهِنَةَ الْخَيْرَ وَالْعَمَلَ يَهْوِ

حَسْبِكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا أَبْقَيْتَنِي

يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي كَلِمَاتُكَ قَدْ

نَهَبْتُ وَنَعَبْتُ وَفُتُّ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ

يَدَيْكَ وَنَاجَيْتُكَ الْفَيْتَ عَلَى نِعَاسٍ إِذَا

أَنَا صَلَيْتُ وَسَلَبْتَنِي مُنَاجَاةَكَ إِذَا أَنَا نَا  
جَيْتُ

بخصوص، و هر سال روزیم سرمای و از حضور در  
 این شایسته شریفه و جایبای بلند مرتبه محرم و مم نمای.  
 ای مهربان! «همی توفیق» توبه را بمن عطا فرما  
 تا که معصیت نکنم، همچنین سپدار و کردار نیک و بیم  
 مداوم شبانه روزی از خودت را تا پایان عسرم بمن  
 الهام نما، ای پروردگار جهانیان.  
 خداوندا! هرگاه با خود گفتم که: آماده و مهیا شوم،  
 تا برای نمازی در حضورت بیاخیزم و «محرمانه و بی ریا» با تو  
 راز و نیاز می گویم... (آه... که) سستی و خواب  
 بر من متولی گشت، تا بهنگام نماز، شیرینی مناجات و  
 لذت حقیقی تقرب بر حمت ترا بخشم، ندانم مرا چه شده



مَا لِي كَلَّمَا فُلْتُ فَمَا صَلَّحْتُ بِسَرِّ بَنِي وَفَرَبَ

مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينِ مَجْلِسِي عَرَضْتُ لِي

بَلِيَّةٌ أَرَأَيْتَ قَدَمِي وَحَالَتُ بَنِي وَ

بَيْنَ خِدْمَتِكَ سَيِّدَا لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ

طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ تَحَيَّنْتَنِي أَوْ

لَعَلَّكَ ابْنِي مُسْتَحْفًا بِحَفِكَ فَأَقْصَيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ ابْنِي مُعْرَضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ

لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَصَنَنْتَنِي



که هر وقت گفتم: حالات نهانیم به نیکی گرانید و با  
 «نیکان و پرهیزگاران» توبه کنندگان، بمنشین گشتم...  
 یک گرفتاری مرا عارض شد که گامم لغزید و من من  
 و حضور در خدمت حائل گشت.

«دریغ» ای آقای من، شاید که از درگاهت مرا  
 رانده ای، و از «حضور» در خدمت مرا باز داشته ای...  
 یا شاید دیدی که حقوق «و حدود و احکام» ترا کوچک  
 و اندک می شمارم، مراد و راندختی. یا که شاید مرادید  
 که از حضرتت روی گردانم. پس محروم ساختی. یا  
 که شاید از این جهت که مراد مقام دروغگویان یافته ای،  
 «بدین سبب» بخودم باز گذاشتی. شاید به نعمتهایت

أَوْلَعَكَ رَأْيُنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَتِكَ فَمَحَمَّتِي

أَوْلَعَكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ

فَحَذَلْتَنِي أَوْلَعَكَ رَأْيُنِي فِي الْغَافِلِينَ مِنْ

رَحْمَتِكَ الْإِسْنِي؟ أَوْلَعَكَ رَأْيُنِي

الْفِ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ قَبَيْتِي

وَبَيْتَهُمْ حَلَيْتَنِي أَوْلَعَكَ لَمْ تَحِبَّ

أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْلَعَكَ مَجْرَمِي

وَجَرِيرَتِي كَأَفِيْتِي أَوْلَعَكَ فُلَيْتَنِي حَيًّا مِنْ جَارِيْتِي

سپاس نگذاشته‌ام، محروم نمودی. یا که شاید همینش  
 دانستم‌انم ندیدی، ذلیم فرمودی. شاید که مرا هم در  
 گروه غافلان از انتقامت دیدی، از رحمت ناپوسم -  
 نمودی. شاید چون با بیهوده گویان و بیهوده کاران نش  
 و اُلفت گرفته‌ام، مرادیشان و آنا را بمن وا گذاشتی،  
 یا که شاید دوست نداری که دعا بم‌شنوی، مرا از درگاه  
 عنایت خود بدور رانده‌ای...؟ شاید بجرم گناهانم  
 مکافاتم کرده‌ای یا که شاید برای اندکی شرمم  
 از حضورت، کفیر نموده‌ای...

مکن کاری که بر پانگت آید | جهان با این فرزنی تنگت آید  
 چو فردا نومه خونون نومه خونند | تو نام خود بسینی تنگت آید  
 «باباطاهر عریان»

فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ

عَنِ الْمُدُنِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيُّ رَبِّ

يَجْلُ عَنْ مَكَانَةِ الْمُقْصِرِينَ وَإِنَّا عَائِدٌ

بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَجَرِّئٌ

مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ

بِكَ ظَنًّا، إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ

فَضْلًا وَأَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ نُقَاتِلَ بِسِنِّ

بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تُتَزَلَّفِي بِمُحْطِئَتِي



فَاتَّعَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُنِيفِينَ مِنْ قَبْلِي .

اگر بر من بخشی ، چه بسا که از گنهکاران پیش از مرا نیز  
بخشیده ای ، چرا؟ که گزمت از مکافات تبهکاران  
بزرگتر است ، و اینک من از غضب و انتقام تو بسوی تو  
گریزانم ...

بهر پروا بسوی تو مدار تو بود  
غیر لطف تو دیگر بال پری نیست که

و گذشته است « من کسی که تو پناه آورده و حسن ظن  
دارد » اعتماد دارم . خداوندا ؛ دامنه فضل و وسیع  
و هم حلم تو بزرگتر از آنست که مرا با علم بتنجی و یا  
بواسطه اشتباهات و خطیئاتم ، خواهان لغزتم باشی .



وَمَا أَنَا يَا سَيِّدُ وَمَا خَطْرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ سَيِّدُ

وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَجَلِّ لِي بِسِرِّكَ وَ

اعْفُ عَنِّي تَوْبِيحِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ سَيِّدُ أَنَا

الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّنَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي

عَلَّمَنِي وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَسِيعُ <sup>ضِعْ</sup>

الَّذِي رَفَعْتَهُ وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي أَمَّنْتَهُ

وَالْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ وَالْعَطْشَانُ الَّذِي <sup>نَبَّ</sup>

أَرْوَيْتَهُ وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ وَالْفَقِيرُ

آقا تم ! من چستیم و کیستیم ... ؟ ای مولای من  
 بفضل خود مرا بخش ، و با غفور خود بر من نیکی کنما می و  
 با پرده پوشی خود « ای ستار العیوب » بمن و اعمال -  
 رنستم پرده پوشان و با کرمت از سرزنشتم در گذر .  
 ای آقای من ؛ من آن کو دلم که پرورشش دادی ،  
 من همان نادانم که اورا آموختی ، من همان گمگوده را هم که ویرا  
 راه نمودی ، من همان پست و افتاده ام که بلندش نمودی  
 من همان ترسان و هراسانم که در پناه خود ایمنش  
 داشتی ، من آن گرسنه ام که سیرش کردی ، من  
 همان تشنه ام که سیرابش نمودی ، من همان  
 برهنه ام که وی را پوشاندی ، همانستمم

الَّذِي - أَعْنَبْتَهُ وَالصَّعِيفُ الَّذِي  
 قَوَيْتَهُ وَالذَّلِيلُ الَّذِي - أَعَزَّزْتَهُ  
 وَالسَّقِيمُ الَّذِي - شَفَيْتَهُ وَ  
 السَّائِلُ الَّذِي - أَعْطَيْتَهُ وَ  
 الْمُذْنِبُ الَّذِي - سَتَرْتَهُ  
 وَالخَاطِئُ الَّذِي - أَفْلَتَهُ  
 وَأَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي - كَثَّرْتَهُ  
 وَالْمُسْتَضْعَفُ الَّذِي - نَصَرْتَهُ

که بی نیازش ساختی، همان ناتوانم که سیر ویش  
 بخشیدی، من آن خوار و زبونم که عزتش دادی،  
 من همان بیمارم که شفایش دادی، من آن بی‌نوایم  
 که همه چیز «بوی بخشیدی، همان گمکارم که گناهانش  
 پوشیدی، من آن خطاکارم که خطای بسیارش ازت  
 شردی، و همان اندکم که «بانمخت اولاد و کسانم»  
 بسیارش نمودی و همان ناتوانم که یاریش کردی.

ای پانزده روز و شب اندر خطِ خطا

وی سر فلکندۀ بوس و کشته هوی

این ناز و کبر کی دهدت اذن بندگی؟

سلطان کبر و ناز کجا، بندگی کجا؟



وَأَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي - أَوْبَنَهُ أَنَا

يَا رَبِّ الَّذِي لَمْ أَسْتَحِيكَ فِي الْخَلَاءِ

وَلَمْ أُرَافِقْكَ فِي الْمَلَأِ، أَنَا صَاحِبُ

الدَّوَاهِي - الْعُطْيَى أَنَا الَّذِي

عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى - أَنَا

الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ

أَنَا الَّذِي - أَعْطَيْتُ عَلِيًّا

مَعَا صِدْقَ الْجَلِيلِ الرَّشَاقَا !



تا در دعای بنده نباشد نشان صدق

«عالت»

تحصیل مدعا کنند، حاصل ریا

من همان آواره از همه جایم که پناه و جایش مدوی،  
«این بود شته ای از لطاف تو، و اینک اندکی از

اعمال من!»

خداوند! منم که در خندان از تو شرم نکردم  
و در عیان از تو ترسیدم، منم که غمهای بزرگ و گناهای  
بسیار و عیوب فراوان دارم، منم آن بنده ای که  
بر آقای خود جبری و جسور گشته است (آه... آه... فیهوس  
که) من آنم که فرمان پادشاه و خداوند جبروت  
آسمان را نبرددم، من آنم که بر نافرمانی خدا

أَنَا الَّذِي حِينِ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا

أَسْعَى أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَأَرْعَوَيْتُ سِتْرِي

عَلَىٰ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ وَعَمِلْتُ بِالْمَعَاصِي

فَنَعَدَيْتُ وَأَسْفُطْنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ

فِي حِلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَبِسْتِرِكَ سَرَّنِي حَتَّىٰ كَانَتْ

أَعْفُوَّتِي وَمِنْ عُقُوبَاتِ الْمُعَاصِي جَنَّبْتَنِي

حَتَّىٰ كَانَتْ اسْتَحْيَايَتِي إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ <sup>حِينَ</sup>

عَصِيَّتُكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاهِدُ

رشوه نادادم، منم که چون منادیِ معصیت شنیدم، تبارزه  
 بسویش شتافتم، من بهانم که مهلتم دادی و من بیدی  
 اینک کردم، و تبایحِ اعمالم پوشیدی شرم نمودم  
 «معصیت کرده و از حد خود تجاوز، دانسته ما فرمانیت»

مرا از چشمِ رحمت انداختی و باکم نشد...

بجلم خود، برای توبه و اتیان خیرات مهلتم دادی و با  
 خود دای ستار، ز شکار هیایم فرو پوشیدی،  
 تا بدان حد که گویا بغضتم و داشتی و از کیفی گناهان بدوم  
 داشتی، تا بدان پایه که گویا از من شرم داری...!  
 پروردگارم! آنگاه که معصیت کردم نه چنان بود که  
 خدائیت را انکار کنم و یا فرمانت را ناچیز شمارم، و نه برای

وَلَا بِأَمْرِكَ مُسْحِفٌ وَلَا لِعَفْوِكَ مُنْعِرٌ

وَلَا لَوَعِيدِكَ مُنْهَارُونَ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ

وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَعَلَبَنِي هَوَايَ وَأَعَانَنِي

عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَعَرَّرَنِي سِتْرَكَ

الْمُرْخِ عَلَى فَقْدِ عَصِيكَ وَخَالَفْتُكَ

بِجَهْدِي فَالآنَ مِنْ عَدَايِكَ مَنْ

يَسْتَفِدُّنِي وَمِنْ أَيْدِي الْحُصَمَاءِ عَدَا مَنْ

بِحَاصِنِي وَمَجَلٍ مَنْ اتَّصَلُوكَ أَنْتَ قَطَعْتَ عَنِّي



آن که بر عقوبات چاره داشته باشیم، و نه برای آن بود  
 که تهدیدات ترساک ترا سبک بدانم. ولی استیجاب  
 سرزده و نقش بدیشم و هوای نفسانیم بر انوعم در آورده  
 و شت و تم برای انجام معاصی بدو گنگ بخشید، و از  
 پرده پوشی بسیار توفیر خوردم « اینجا بود که تا فرما  
 کردم، و با کوشش و جنبش بسیار مخالفت نمودم، پس  
 اینک کی مرا از عذابت نجات می بخشد...؟ و کد کس از  
 چنگال دشمنان فردا، رهایم سازد، و برشته کی  
 دست زخم اگر تورشته ات راز من قطع ستی نمی...؟

بجلوگاه قرب ایزدی، بار آرزمان یابے  
 که غیر از مهنه حق از جمله هستی دامن فشانے



فَوَاسُوا تَاعَلَىٰ مَا أَحْصَىٰ كِتَابُكَ

مِنْ عَمَلِي الَّذِي كُوِّلَا مَا

أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَسَعَةِ

رَحْمَتِكَ وَنَهَيْكَ أَيَّامِي عَنِ

الْفُتُوحِ لَقَطْتُ عِنْدَ مَا أَنْذَرْتُهَا

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ

مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ .

فَوَاسُوا نَاهُ عَلَىٰ مَا أَخْصَىٰ كِنَانِكَ مِنْ عَمَلِي .

پس ، بداجالم که دیوانت چه بسیار از اعمال شتم  
 ثبت کرده است ، که اگر بگرم و وسعت رحمت نبود  
 و از نومیدی «از درگاهت» نخی نفرموده بودی ، بهرگاه  
 آن گنابان بیاد آوردمی ، مایوس میشدم ، ای ستر  
 از همه خوانده شدگان ، وای بر ترا تمام آنانکه بدیشان  
 امید بندند .

بر دربار گمت دست نیازند همه

بر در کوی تو صاحب نظری کنیست

ذکر یارب همه شب و روز زبان عشاق

از غم هجر تو آه سحری نیست کنیست

اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ

أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ وَبِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ

أَعْتَمِدُ إِلَيْكَ وَبِحُبِّي لِلنَّبِيِّ

الْأُمِّيِّ الْفُرَشِيِّ الْمَاشِيِّ

الْعَرَبِيِّ النَّهَامِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ

أَرْجُو الرُّفْقَةَ لَدَيْكَ فَلَا تُوحِشْ

أَسْتَيْئِسَ إِيْمَانِي .

پروردگارا! بآمان اسلام که آئین تو وارسی  
 تو است «تو موصول گشته ام، و بحرمت قرآن که  
 سخن تو برای هدایت بندگان تو است» تو اعما دارم،  
 وَهِيَ النَّيِّبَةُ الْوَالِيَةُ الْعَرَبِيَّةُ الْفَرَسِيَّةُ الْكَلْبِيَّةُ الْمَكِّيَّةُ الْمَدِينِيَّةُ  
 أَنْجُو الْفِتْنَةَ لَدَيْكَ .

و بواسطه دوستیم با پیامبری که درس بخواند «بشرا  
 اصلاح کرد، و کتابی که از او بیادگار مانده قدرت بر اصلاح  
 بشر را دارد» آن بزرگواری که از قریش و هاشمی نسب  
 و از تازیان هخامی و در مکه «متولد شد» و در مدینه  
 «از دنیا برفت»، تقرب بر رحمت را آرزو و امید  
 دارم، پس «همای ملکوتی» ایمانم را از من خوبت  
 شینداز



وَلَا تَجْعَلْ ثَوَابِي ثَوَابَ مَنْ عَبَدَ

سِوَاكَ فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالسِّنِّهِمْ

لِيَحْفُوا بِهِ دِمَائَهُمْ فَادْرِكُوا

مَا أَمَلُوا، وَإِنَّا أَمْنَا بِكَ بِالسِّنِّنَا

وَفُلُوبِنَا لِنَعْفُو عَنَّا فَادْرِكْنَا مَا

أَمَلْنَا وَثَبَّتْ رِجَالُكَ فِي صُدُورِنَا

وَلَا تَزِعْ فُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً



باشد که با من اسیر گیرد، و پاداشم را چون پاداش  
 آنان که جز ترا پرستیده اند قرار دهد، چه همانا دسته  
 بزبان ایمان آوردند تا خوشان را نگهدارند، و بدانچه  
 میخواهند رسیدند. و «حال آنکه» ما هم بزبان و  
 «ارصمیم» دلهای خود گرویدیم تا که بر ما بخشی.

دایه ای است  
 دکن.

سرساز عشق تو بود هر گز و مویم  
 زین بعد مگوی عاشق دلدارندارم

پس ما را باز رویمان برسان، و امیدوار  
 بذات پاکت را در سینه های ما ثابت گردان. پس  
 بدگیر راه، دلهای ما را مایل ساز بعد از آنکه ما را بائین ک  
 اسلام هدایت فرمودی، و از نزد خود بمار حمت بجای

إِنَّكَ أَنْتَ لَوْهَابُ فَوْعَيْنِكَ لَوِ انْتَهَيْتَنِي مَا بَرِحْتُ

مِنْ بَابِكَ لَا كَفْتُ عَنْ تَمْلُكَ مَا أَلْهِمَ قَلْبِي

مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ سَعَهُ رَحْمَتِكَ إِلَى مَنْ يَدُ<sup>هَبُ</sup>

الْعَبْدِ لَا إِلَى مَوْلَاهُ وَإِلَى مَنْ يُلْقِي الْمَخْلُوقَ لَا

إِلَى خَالِفِهِ إِلَهِي لَوْ فَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ مَبْعُثَنِي

سَبَبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَّتْ عَلَيَّ

فَضَائِحِي عَمُونَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَنِي إِلَى

النَّارِ وَحَلَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ

همانکه تو بس بخشده ای .

خداوندا ؛ بعزتت سوگند است اگر مرا ز درگاهت  
برانی ، گامی من تر نهم و از عجز و لابه به پیشگاهت باز نیستم  
چه ، که از شناسائی و وسعت رحمتت یادداشتها در قلب خود  
بیاد دارم .

بنده ناتوان جز بندرگاه آقای خود کجا تواند رفت  
آسزیده ناتوان ، جز با فریدگارش بجای پناه آرد ... ؟  
الهی ؛ اگر برنجیر بایم بسندی و آشکارا و بر ملا  
لطف و عطایت را از من بازستانی و بر رسوا مییم  
بندگان را مطلع سازی ، من مان ورود در آتشم  
بدی ، و من من و نیکو کاران جدائی منکنه « امید خود

مَا فَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَفْتُ

نَأْمِي لِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلَا خَرَجَ

حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي أَنَا إِلَّا أَنَّهُ

أَيَادِيكَ عِنْدِي وَسِوَاكَ

عَلَىٰ فِي دَارِ الدُّنْيَا، سَيِّدِي

أَخْرَجَ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي،

از تو قطع سازم و از چشم داشت آرزشت منصرف  
نشوم و همچنان محبتت از قلمم برون نرود .

خلوت گزیده را با شاهچه حاجت است؟  
چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت  
بر کیکه دست بد وصل روی یار  
رخسار حور و جنت ماوی چه حاجت؟

أَلَا أُنشِئُ آيَاتِي لَكَ عِنْدِي وَسَيَّرَكَ عَلَيَّ .

هیچگاه نعمت‌های بیشمارت که نزد من است و همچنین  
پرده پوشیدنی‌ت که در دنیا «می‌گذران» نموده‌امی نرود  
منسیرم، آقای من؛ (۱) محبت دنیا را از دلم  
خارج نما .

(۱) بر محمد و خاندانش درود فرست - نخدا .



وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَى خَيْرِكَ مِنْ خَلْفِكَ

وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَانْقُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ الثَّوْبَةِ إِلَيْكَ أَعْيَنِي بِالْبُكَاءِ

عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالسُّؤْبَةِ وَالْأَمَالِ عَمْرِي

وَقَدْ نَزَلَتْ مُزِيلَةَ الْأَيْسِينَ مِنْ خَيْرِي فَمَنْ يَكُونُ

أَسْوَعَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي

إِلَى قَبْرِ لَمْ أَمْهَدُ لِرُفْدَتِي وَلَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ

لِصَّغْعَتِي مَا إِلَى ابْنِي وَلَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي

و هشتین مصطفی و خاندانش که برگزیدگان مخلوق تواند <sup>سه بن</sup> «آخیر»  
 زینت « پیغمبران » صلی الله علیه و آله، قرارده « متعاً »  
 معنوی « مراد رجه بالا بسر که بهی توبه کنم و همی بسویت  
 بازگردم، و مرا بگریه بر حال خودم گمگت فرما، چه همانا عمر  
 خویش، با امروز و من در کردن و آرزوهای دراز  
 فانی کردم، حقا که چون نایوسان از زندگی و خیرت  
 گردیدم، پس کی حالش از من بدتر است، اگر همچنان  
 که مسم مرا بسوی گورم برند...؟ « چه خانه اسی که برای  
 آسایش و خواب آماده اش کرده ام، و باعلی صالح،  
 آن خوابگاه را فرس نمودم ».

چه شده مرا که نمیگیریم، و نمیدانم که بارگشتم چگونه

وَأَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَأَيَّامِي تُخَانِلُنِي وَقَدْ

خَفَّتْ عِنْدَ رَأْسِي أَجْحَةُ الْمَوْتِ فَأَلِ

لَا أَبْكِي! أَبْكِي لِمُخْرَجِ نَفْسِي أَبْكِي لظِلْمَةِ

قَبْرِ أَبْكِي لِضِيْقِ لِحْدِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ

وَنَكِيرٍ أَيَّامِي أَبْكِي لِمُخْرَجِي مِنْ قَبْرِ عَرِيَانًا

ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرْ مَرَّةً عَن

بَيْتِي وَآخِرِي عَن سَمَاوِي إِذِ الْخَلَاءُ فِي شَأْنِ

عَرِشَانِي لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

و بکدام سوی خواهد بود « با این که می بینم نفس « پلیدم »  
 گویم میزند، و روزگار عمرم بمن خدعه میکند و بر سرم  
 بالهای مرگ گسترده شده و بیکدیگر میخورد، چرا نکیرم...؟  
 باید بگیریم، آری باید گریه کنیم، برای جان کندم گریه کنیم یا  
 برای تاریکی گورم، یا برای تنگی لحدم گریه کنیم یا برای بازپرسی  
 دو نامور خدای جبار: « نکیر و منکر » گریه کنیم؟ آیا برای  
 خروج از قبرم که عریان باشم، خوار و زبون،  
 و بار سنگین معاصی بردوش، گاهی بسوی رست و  
 گاهی بسوی چپ بگنزم، « وای بر من » زمانی که حال  
 دیگران را با حال خوشتن یکسان بینیم.  
 در آن روز هر کس چنان گرفتارشان و کار خود است



وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ

مُسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ

عَلَيْهَا غَبْرَةٌ تَرَاهُهَا فِئْرَةٌ

وَذِلَّةٌ، سَيِّدِي عَلَيْكَ

مُعَوَّلِي وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي

وَتَوَكَّلِي وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلَّمِي

تُصِيبُ بِرَحْمَتِكَ مَنْ نَشَاءُ



که هیچکس نتواند پرداخت ... آنروز سستی  
 «که اهل ایمانند» رخسارشان «چون صبح» فروزان است  
 و خندان و شادمانند. و چهره گرومی، گردآلود  
 (در غم و اندوه) است و برویشان خاک «ذلت و  
 خجالت» نشسته ...

گناه از برگ و بار و بیش دریم  
 مود کف نمه سرد پیش دریم

«بایا هر زبان»

مُوَازِقُ الْوَالِدِی تَسْوِیْشِ دَرِیْمُ  
 چو فردا نومه خونون نم خونند

سَیِّدِی، عَلَیْكَ مَعُوذِی وَ مَعْتَمِدِی وَ رَجَائِی

آقایی من؛ بکنیه گاهم توئی، پناه هم توئی و امیدم توئی  
 توکل من بر تو است، و بدست آویز رحمت خود را  
 اوینجه ام، تو سر که را بنخواهی بر رحمت رسانی، و هر کرا

وَمَهْدِي بِكَرَامَتِكَ مِنْ مَحَبَّةِ فَلَاحِ الْحَمْدِ عَلَيَّ

مَا نَقَبْتُ مِنَ الشَّرِّ فَلْيُؤَلِّكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ بِبَطْنِ

لِسَانِي أَفِيلسَانِي هَذَا الْكَالِ اشْكُرْكَ لَمْ يَغَايَةً

جُهْدِي فِي عَمَلِي أَرْضِيكَ مَا فَعَدُّ لِسَانِي يَا

رَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ وَمَا فَعَدُّ رَأْعَمَالِي فِي

جَنْبِ نِعْمَتِكَ إِحْسَانِكَ يَا إِلَهَ أَنْ جُودَكَ

بَسَطَ أَمَلِي وَشُكْرِكَ قَبْلَ عَمَلِي سَيِّدِي

إِلَيْكَ رَعْبَتِي وَإِلَيْكَ رَهْبَتِي

دوست بداری، بگرم خود هدایتش کنی. بر این نعمت  
 تراستایش که دلم از پلیدی شرک پاک نمودی، و ترا خد  
 است که ز بانم «بشکر و حمدت» گشودی، آیا با همین  
 انگن تو انم که شکر تو گویم؟ آیا بنهایت کوشش در  
 عمل، تو انم خشودت کنم؟ و برابر بشکر عظیمی که سزاوار تو  
 است، اهمیت نه بانم چه ناچیز و بی مقدار خواهد بود.  
 و در مقابل نعمتهای «بشمار» تو و حسان «بجساب» تو  
 عظم چه خواهد ارزید؟

خدای من؛ جو دبی نهتسای تو آرزویم را بسط  
 و احسان تو عظم را پذیرفته است.

آقای من، میلیم بسوی تو، و ترسم از «عظمت» تو است

وَإِلَيْكَ نَأْمِي وَفَدَا فَنِي إِلَيْكَ أَمِي وَعَلَيْكَ

يَا وَاحِدًا عَكَفْتُ هَمَّتِي وَفِي عِنْدِكَ انْبَسَطْتُ

رُغْبَتِي وَاللَّخَالِصَ جَانِي وَخَوْفِي وَبِكَ أَسْتَكُنُّ

مَحَبَّتِي وَإِلَيْكَ الْفَيْتُ بِكَ وَمَجِبِلِ طَاعَتِكَ

مَدَدْتُ رَهْبَتِي يَا مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ

فَلْبِي وَمُنَاجَانِكَ بَرَدْتُ أَلَمْ الْخَوْفِ عَنِّي مَا

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ يَا مَنْ هِيَ سُؤْلِي فَرَفَّ بِلَهْنِي وَ

ذَنْبِي الْمَانِعَ لِي مِنْ لُرُوطَاعَتِكَ فَأَنَا أَسْأَلُكَ

و آرزوهایم مرا بسوی تو سوق داده ، « ای پدیدارنده یکتا  
 من ، بهمتم بر تو علاقه بسته ، آنچه نزد تو هست ، دست  
 میل و امیدم بسویت گشوده و هرگاه امیدویم ترسم از  
 تو هست و محبتم توانس گرفته است و دست خود بسوی  
 دراز کرده ام و بدست او نیز طاعتت دست امید بسته ام و  
 در عین حال از تو ترسانم .

ای آقای من ؛ دلم زنده بیا د تو هست ، مولای من  
 بار از و نیاز با تو ، درد و سوزش ترس را تسکین میدهم  
 پس ای آقای من و ای آخرین آرزوی من و ای سرانجام  
 نیارمند پیام ، بین من و گناهانم که مانع لزوم طاعتت  
 میباشد جدائی افکن ، جز این نیست که از تو درخواست



لَقَدْ يَمُرُّ الرَّجَاءُ بِكَ وَعَظِيمِ الطَّعْمِ مِنْكَ

الَّذِي أَوْجِبَتْهُ عَلَى نَفْسِكَ مِنَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ

فَالْأَمْرُ لَكَ وَحَدَّكَ لِشَرِيكَ لَكَ وَالْمَخْلُوقُ كَلِمَةٌ

عِيَالِكَ وَفِي بَقْصَتِكَ وَكُلُّ شَيْءٍ

خَاضِعٌ لَكَ تَبَارَكَتْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

إِلَهِي ۚ اَرْحَمَنِي ۚ إِذَا انْفَطَعَتْ مُجْتَمِعَةٌ

وَكَلٌّ عَنْ جَوَابِكَ لِسَانِي

وَطَاشَ عِنْدَ سُؤْلِكَ إِتْيَايَ لِي

چه که از دیر باز بخواهید، و هم از توستس نیز عظیم  
 از گرفتارم. «این تویی که» رافت و رحمت را  
 بر خود واجب کرده ای، فرمان تراست، یکبار بنیاز  
 و آفرینش همه ریزه خوار تو و در قبضه «اقدار» تو است  
 و همه چیز «و همه کس خواه و ناخواه» زبون و خوار تواند  
 بس بلند مرتبه و پاک و منزه ای پروردگار جهانیان

بذکرش جمله سبی در خوش است	ولی در یاد این معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تبیح خوانی است	بهر خاری بر تبیحش زبانی است

الهی از جنی باذا انقطع حجی، وکل عن جواک لسانه  
 پروردگارا؛ بگاه سوال «در محکمه عدالت» که با  
 از حجت و دلیل، الکن و بر با نم تمام و عقلم مضطرب گرد

يَا عَظِيمَ رَجَائِي لَا تُخَيِّبْنِي إِذَا اشْتَدَّتْ

فَأُفِي وَلَا تُرِدَّنِي لِجَهَنَّمِ وَلَا تَمْنَعْنِي لِغَلَّةِ

صَبْرِكَ أَعْطِنِي لِقُدْرَتِكَ وَأَرْحَمْنِي لضعْفِي سَيِّدِ

عَلَيْكَ مُعْتَدِي وَمُعْوَلِي وَرَجَائِي وَتَوَكَّلِي

وَبِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي وَبِنِعْمَتِكَ أَحْطِ رَحْلِي وَ

بِحُودِكَ أَفْصِدُ طَلِبَتِي وَبِكَرَمِكَ أَيْ رَبِّ

اسْتَفْتِحُ دُعَائِي وَلَدَيْكَ أَرْجُو فَأُفِي وَ

بِنِعْمَتِكَ أَجْبُرُ عَيْلَتِي وَتَحْتَ ظِلِّ

بر من رحم فرمای؛ پس ای بزرگ سزایه امیدوار  
 و فرستار، و نیازمندم تو نویدم منهای، و برای نادانم  
 دست زد بر خسته ام منته و باندگی شکیم لطف از من منع  
 مظهرهای «بلکه» برای مستندم عطا فرما و چون مادرم حمدا  
 ز آقای من؛ اعتمادم بر تو، و کتیه گاهم تو و امیدم از تو  
 و تو کلمه بر تو است؛ دست او بر من رحم باشد، و با سزا  
 جلالت با خویش انداخته ام، چه چشم داشت از  
 بخشش عازم عرض نیاز شده ام، و بگرم تو ای خدای  
 منان، دعای خود آغاز میکنم و زرد تو از نیازمندم امید  
 «بی سزا زنی» دارم. ای بزرگ سزایه امیدوار  
 و با سزایت، نیازمندم را احقران، و زربیا



عَفْوِكَ يَا مَجِي إِلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصَرِي

وَالِإِلَى مَعْرُوفِكَ أَدِيمُ نَظْرِي فَلَا تُخْرِقْنِي يَا لَنَا

وَأَنْتَ مَوْضِعُ أَمَلِي وَلَا تُسْكِنِي الْمَأْوِيَّةَ

فَإِنَّكَ قُرَّةُ عَيْنِي يَا سَيِّدِي لَا تُكْذِبْ <sup>طَنِي</sup>

بِإِحْسَانِكَ وَمَعْرُوفِكَ فَإِنَّكَ ثِقْتِي وَ

لَا تُخْرِمْ مَنِي ثَوَابَكَ فَإِنَّكَ الْعَارِضُ الْفَقِيرُ

الهِمِّي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي لَمْ يُفْرِقْ بَيْنِي

عَلَيَّ فَقَدْ جَعَلْنَا لَلْاعْتِرَافِ إِلَيْكَ يَدُنِي



عفت حرکت میکنم و بسوی بخشش و کرمت چشم  
 میگشایم و به نیکیهای تویی دیده دارم، پس مرا  
 باتش مسوزان که تو سرمایه امیدم بوده ای و  
 در باویۀ دوزخ جایگزینم مساز چه مانا روشنی چشمم  
 تویی .

سیدی ؛ امیدم را به نیکیها و بررگواریت  
 خلاف و دُروغ مساز، چه ؟ حاکم بتو اعتماد و امید  
 دارم، و از پادشاهت محروم منما، که «این تویی که»  
 نیازمندیم را میدانی .

خدای من ؛ اگر مرگم نزدیک گشته و، هیچگونه  
 علم مرا بتو نزدیک نساخته، همین اعتراف بکنناکم را

وَسَأَلْتُ عَلَىٰ إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ  
 أَوْلَىٰ مِنْكَ بِالْعُفُورِ إِنْ عَدَّ بَتِ  
 فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ  
 أَرْحَمُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عُرْبِي  
 وَعِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبِي وَفِي الْفَيْرِ  
 وَحَدَنِي وَفِي اللَّحْدِ وَحَشْنِي وَإِذَا  
 نَشَرْتُ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ لَمَوْجِي  
 وَاعْفِرْ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ لِأَدَمِيينَ مِنْ عَمَلِي وَإِذْ لِي

و سینه «تقریب بزرگاست» قرار میدهم. بنظر است  
 افزودن کار را اگر بخشی بکست که به بخشش از تو سر او  
 باشد، و اگر خواهی «عذاب کنی آن کسیت که در کتبت  
 در حکم او تو بیشتر باشد»

در دنیا بر غزتم رحم فرمای و هنگام مرگ بر  
 حسرت من و در قبر به بخشایم و در لحد بر تنم و حشمت  
 و نگاه که برای حساب به پیشگاهت آماده شوم، بر

خوارم خسته فرمای خداید جان من  
 و آنچه را که از اعمال من استم از او میان بوشیده است  
 بخشای و همچنان پرده پوشیت را «بر من و گناهانم»

اذما دهره من خلفان ان اشبعن ان بهمة

مَا بِهِ سَرَّتْنِي وَارْحَمْنِي صَرِيحًا عَلَى الْفَرَّاشِ نُقِلْتَنِي

أَيْدِيكَ أَحَبَّنِي وَتَفَضَّلْتَ عَلَيَّ مَمْدُودًا عَلَى الْمُعْتَسِلِ

لِقَلْبِي صَاحِبِ جَبْتِي وَنَحْنُ عَلَى مَهْمُولٍ مَدَنِيٍّ

الْأَفْرِيَاءِ أَطْرَافِ جِنَارِي وَجَدْتُ عَلَى مَسْفُوحٍ

مَدَنِيٍّ بِكَ وَجِدًا فِي حُفْرَتِي وَارْحَمْنِي فِي ذَلِكَ

الْبَيْتِ الْجَدِيدِ عَرَبِيٍّ حَتَّى لَا أَسْأَلُ نَبِيَّكَ

يَا سَيِّدِي أَنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ سَيِّدِي

فَمِنْ أَسْغَيْتُ أَنْ لَمْ تَقْلُنِي عَرَبِيٍّ



« بر آن بیچارگیم که » در بستر بیماری افتاده باشم  
 و دوستانم مرا پهلوی به پهلوی کنند، رحم نما، و همواره <sup>تفضل</sup>  
 خود را از من بگیر، تا که بر مغشَل، بهترین همسایگانم مرا -  
 غسل دهند و همی شفقت و رحم فرمای تا که نزدیکان  
 و پیوستگانم اطراف جنازه ام گرد آیند و مراد بر آید»  
 و همچنانکه مرا میسوزند، کرم و بخششت را از من بگیر تا  
 که بکس و تنها بگورم وارد شوم، و در خانه تازه بر غیر میم  
 رحم نما تا که بغیر تو انس پیدا نکنم (بانا ملائمت گور  
 دچار نشوم).

آقای من! اگر مرا بخودم واگذاری هلاک میم  
 آقای من! پس کی پناه ببرم اگر از من درنگداری؟



فَالِي مَنْ أَفْرَعُ إِنْ فَقَدْتُ

عِنَايَتِكَ فِي ضَجَعِي وَإِلَى مَنْ

الْبَيْتِ إِنْ لَمْ تَنْفَسْ كُرْبِي؟

سَيِّدِي مَنْ لِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي

إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَفَضْلُ

مَنْ أَوْ مِثْلُ إِنْ عَدِمْتِ

فَضْلَكَ يَوْمَ نَاقِي؟

وَالَّذِي فِيهَا أَرْجُو نَجَاتِي

و بدرگاہ کی سبنالم و زاری کنم لکن عنایت را در

ارامگاهم نہا تم ؟  
و کی پناہ برم اگر تو عم از دم سردانی ؟ « با اینکه »

سرچہ را بگردم اول تو ام اندر نظری

سر کجا بگردم ، اول تو در آن بگذری

گر چه از چشم بصر دور صد مہر جہا  
لیک با چشم دل از جملہ تو نزدیکی

سندی ؛ من ابی و من بر حسی ان لم یوحی ...

آقایی من ؛ من کہ را دارم و کی بر من رحم میکنند اگر

تو ام چشم کنی ؟ و بفضل کی امیدوار باشم اگر فضل

تراوریز مندی فریادم ؟ و بوقت فرا رسیدن من

وَإِلَىٰ مِنَ الْفِرَارِ مِنَ الذَّنُوبِ إِذَا انْقَضَ

أَجَلِي سَيِّدِي لَا تُعَذِّبْنِي وَأَنَا أَرْجُوكَ

إِلَهِي حَقًّا رَجَائِي وَأَمِنْ خَوْفِي فَإِنَّ

كَرْهَ ذُنُوبِي لَا أَرْجُو فِيهَا إِلَّا عَفْوَكَ سَيِّدِي

أَنَا أَسْأَلُكَ فَالَا أَسْتَحِقُّ وَأَنْتَ أَهْلُ النَّفْوِ

وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاعْفِرْ لِي وَالْبِسْنِي مِنْ نَظْرِكَ

ثَوْبًا يُعْطَىٰ عَلَيَّ لِتَسْبَاتٍ وَتَغْفِرُهَا لِي لَا أَطَأُ

بِهَا أَيْدِيكَ وَمِنْ قَدِيمٍ وَصَفْحِ عَظِيمٍ وَتَجَاوُزٍ كَرِيمٍ

از گناهان بسوی که فرارکنم؟

آقای من؛ عذابم مکن که بتو امید دارم.  
 خدای من؛ امیدم را محقق، و ترسم را با یان  
 تبدیل فرما، همانا که از کثرت گناهان جبر بخشش تو بدیگری  
 امید دارم.

آقای من؛ از تو چیزی میطلبم که سزاوارش نیم،  
 تو سزاواری که از تو برترند و پرهنرکنند و ترا  
 سزد که بخشی، پس مرا بخش و از نظر لطف خویش لباس  
 بپوشانم که بدان، خطایا و گناهانم پوشیده شود و سپس  
 مرا بسا مرزی و دیگر بدانها مواخذه نگردم، «حرا؟»  
 که همانا تو از دیر باز خداوند مت و گذشت بخش عظیمی.



إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي تَقْضِي سَبْكَ عَلَيَّ

مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَعَلَى الْجَاهِدِينَ

بِرُبُوبِيَّتِكَ فَكَيْفَ سَيُجِيبُ مَنْ سَأَلَكَ

وَأَبْقِنَا أَنْ الْخَلْقَ لَكَ وَالْأَمْرَ إِلَيْكَ

تُبَارِكُكَ وَتُعَالِيَتُ يَا رَبَّ

الْعَالَمِينَ سَيِّدِي

عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامَهُ

الْمُخْصَاصَةَ بَيْنَ يَدَيْكَ



خدای سرور! تو ای که لطف و نعم و بخشش شایسته  
 را بر ما نموده از تو درخواست کرده و خداوندیت را  
 انکار کرده اند، بی افاصله یکتا پس ای قاضی من  
 بنده با آنکه از تو خواسته و به یقین دانسته که  
 آفرینش ترا و فرمان ترا و آخر جهان وجود  
 است و حمد و ثناء است

امی گویی که از خزانه غیب  
 دوستی را گنجی محرمم  
 تو که با دشمنان نطفه مبارک

الهی و سیدی: عَبْدُكَ يَا لَكَ اَقَامَتُهُ الْخِصَامَةُ بَيْنَ نَدَا  
 یای و برتری و برتر گوازی ترا سزاوار می پروردگار

عالمیان: تَلَخَفَ لَمَاءُ رُكَّكَ

يَمْرَعُ بَابِ إِحْسَانِكَ بِدُعَائِهِ

فَلَا تُعْرِضْ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ

عَنِّي وَاقْبَلْ مِنِّي مَا أَقُولُ فَقَدْ

دَعَوْتُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَأَنَا

أَرْجُو أَنْ لَا تُزِدَّنِي مَعْرِفَةَ

مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ إِلَهِي

أَنْتَ الَّذِي لَا يُخْفِيكَ

سَائِلٌ وَلَا يَنْفُصُكَ نَائِلٌ

پروردگارا:

... ای آقای من! بنده «ناتوان»  
 بدرگاه تو هست، نیازمندی شدیدش روی رابه  
 پیشگاهت بسپاری داشته که در احسانت را بدعای خود  
 بگوید «و با آرزوی پنهانی خویش در جستجوی عفو  
 هست» پس روی کمرت را از من بگردان.  
 و آنچه را که عرضه میدارم، از من بنپذیر، همانا  
 که ترا با این دعا میخواهم و امیدوارم که مرا نومیبرد  
 بگردانی، چرا که رافت و رحمت ترا می شناسم.  
 خدای من؛ تو آنی که جدیت و ابرام سائل ترا  
 نرنجاند، و هیچگاه «و هیچگونه» عطائی، بتلفض

أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْتَ مَا نَقُولُ

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي سَبِيْلَكَ صَبْرًا

جَمِيْلًا وَفِرَاجًا تَرِيْبًا وَ

قَوْلًا صَادِقًا وَاجْرَ عَظِيْمًا اَسْأَلُكَ

يَا رَبِّ مِنْ خَيْرِكُمْ

مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ

اَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا

سَأَلْتُكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ



واردت زرد و تو بچپانی که خود فرموده ای و بالاتر از آنی -

که میگوئیم .

آفریدگار! من از تو صبر جمیل و کثایشی -

نزدیک و گفتاری رست و پاداشی عظیم مطلمیم .

«بستر گویم» ای خدای من، از تو سرخری

که میدانم و آنچه از خیرات که نمیدانم «نیز» میخواهم

بارگشا؛ من از تو میخواهم آنچه را که بندگان -

شایسته ات از تو خواسته اند .



يَا خَيْرَ مَرءٍ سُلِّ وَأَجُودٍ مَنِ اعْطَى اعْطَى

سُؤْلِ فِي نَفْسِهِ وَأَهْلِي وَالِدِي وَوَلَدِي

وَأَهْلِ حُرَانِي وَإِخْوَانِي فِيكَ أَرْعِدْ عَلَيَّ

وَأَظْهِرْ مَرْؤِي وَأَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي وَاجْعَلْنِي

مِمَّنْ أَطَلَّتْ عَمْرُهُ وَحَسَنَتْ عَمَلُهُ وَأَنْمَمَتْ

نَعْمَتُكَ رَضِيَتْ مِنْهُ وَأَحْبَبْتَهُ حُبًّا طَيِّبًا

فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَأَسْبَغَ الْكِرَامَةَ وَأَثَرَ الْعَيْشِ

إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا نَشَاءُ وَلَا تَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ

نکته و حدت مجوی، اردل بی معرفت  
 کوه سر یکدانه را، دردِ دریا طلب  
 سالک ره را سپوی، پای پراز آبله  
 گنج گهر بایدت، درتِ دریا طلب  
 مرد خدا کی کند، میل بلذات خلد  
 دردِ کودک و فشان، لذت حلوا طلب؛  
 دردِ سخت است و بس آرزوی سیم و زر  
 گر طلبی سیم و زر، دردِ خار طلب  
 باطن صافی چونیت، راه حقیقت مجوی؛  
 چاه بسی در ره است، دیده بیاطلب؛ «دختر کرانی»  
 ای بهترین مطلوب و ای بهترین بخشندگان، سر آچه

که برای خود و خانواده و پدر و مادر و فرزندان و مستحقینم،  
 «یا همه کسانی که در کفالتیم هستند» از تو خواسته‌ام  
 مرحمت فرما، در معیشت و سعادت بده و مروت «کنون»  
 مرا «بدینوسیله» ظاهر فرما، و تمام حالاتم بسامان  
 رسان و مرا از آنان قرار داده که عمرشان در از و عملشان  
 نیک، و نعمت ابراهیم تمام فرموده‌ای، و هم از ایشان  
 خوشنود گشته‌ای، و بزنگانی «ابدی» پاک،  
 و بر جاویدترین خوشنودی، و از زبان و  
 فراوانترین کرم، و منزه‌ترین عیش، قرارشان  
 داده‌ای. همانا که تو هر چه خواهی می‌کنی، و غیر تو  
 دیگر کسی هر چه نخواهد نمی‌تواند بکند.

اللَّهُمَّ خُصِّني مِنْكَ بِخَاصَّةِ

ذِكْرِكَ وَلَا تَجْعَلْ شِبَاءَ مَا أَقْرَبُ

بِهِ فِي انِّاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ

رِيَاءً وَلَا سُمُوعَةً وَلَا أَشْرًا وَلَا بَطْرًا

وَأَجْعَلْني لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ

اللَّهُمَّ أَعْطِني السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ

وَالْأَمْنَ فِي الْوَطَنِ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ فِي

الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالْمَقَامِ فِي نِعْمِكَ



هست کن نیست کن هست	زین دو صفت جلوه خود خواسته
ماهه فانی، تو خود آراستی	از پی لا، در پی الایستی
لا ای تو مستلزم الایستی <small>و انتم الملک</small>	

اللَّهُمَّ خُصِّنِي بِخَاصَّةِ ذِكْرِكَ .

پروردگارا ؛ مرا بیا در ویژه ات تخصیص ده و آنچه را  
 که در طول شب و گذشت روز انجام میدهم تا بتو  
 نزدیک شوم ، برای آوازه و از روی ریا و تمعنه و مایه  
 بخودنازی و سرکشی و ناسپاسی قرار داده ، بلکه مرا از  
 فروتنان خود قرار ده . خداوند آگشایی  
 در روزی و امنیتی در وطن ، و روشنی چشمی در خانواده  
 و مال و سر زندان ، و مقامی در نعمتهای خود که



عِنْدَكَ وَالصَّحَّةَ فِي الجِسْمِ وَالقُوَّةَ فِي البَدَنِ

وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَاسْتَعْمَلَنِي بِطَاعَتِكَ وَ

طَاعَةِ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَدًا

مَا اسْتَعْمَرْتَنِي وَاجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ

نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَنَزَلْتَهُ فِي شَهْرٍ مُصَنَّنٍ

فِي لَيْلَةِ القَدْرِ وَمَا أَنْتَ تُنَزِّلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ

رَحْمَةٍ تَنْسُفُهَا وَعَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَبَلِيَّةٍ تَذِيْبُهَا

وَحَسَنَاتٍ تَنْفُلُهَا وَسَيِّئَاتٍ تَنْجَاوِرُ عَنْهَا

نزد من است، و تندرستی و نیروی در بدن و سلامتی  
در دین «به بنده نالتوانت» مرحمت نما.

همواره مرا به فرمانبرداریت و اطاعت پیامبرت  
که درود خدا بر او و خواندنش باد، مادام که مرا زنده  
داری و ادار، و نصیبم از آنچه که در شب قدر و ماه مبارک  
رمضان و در هر سال دیگر، از سایر بندگان  
بیش و بیشتر قرار ده، و از هر گونه رحمتی که نازل  
و بخشش میکنی و هر عافیتی و سلامتی که بر خلق ارزانی  
میداری و از هر گونه گرفتاری که دفع میکنی  
و از حسنائی که میسنجی و از بدیهائی که در  
میکذری، بهره ام از همگان بیشتر گردان.

وَارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا  
 وَفِي كُلِّ عَامٍ وَارْزُقْنِي رِزْقًا وَاسِعًا  
 مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ وَأَصْرِفْ عَنِّي يَا سَيِّدِي  
 الْأَسْوَاءَ وَأَقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَالطُّلَامَاتِ حَتَّى  
 لَا أَنَاذِرَ بِي شَيْءٍ مِنْهُ وَخُذْ عَنِّي بِإِسْمَاعِ  
 أَضْدَادِي وَأَبْصَارِ أَعْدَائِي وَحُسَادِي  
 وَالْبَاغِينَ عَلَيَّ وَأَنْصُرْنِي عَلَيْهِمْ وَأَفِرَّ عَيْنِي وَفِرْحَ  
 قَلْبِي وَاجْعَلْ لِي مِنْ هَبِّي وَكَرْبِي فَرَجًا وَخُرْجًا

حج بیت الله احرام را در این سال بخصوص، و هر  
سال دیگر روزیم فرما، و از فضل و وسیع خود  
روزیم بگشای .

ای آقای من ؛ بدیها را از من بگردان و  
«هنگونه» قرض و حقوق مردمان و بستگیهای من  
ام را از من ادا فرمای تا که آزرده خاطر و خواهر گریه  
و گوش و دیدگان دشمنان و کینه توزان و  
حسودان، و زیان ستمکاران را از من بگردان،  
و مرا برایشان یاری کن، و دیده ام روشن  
حاجتم بر آورده و قلبم شادمان نمای و از هموم و غمها  
برایم گشایشی و نجاتی بخشای، و هر که «و هر چه»



وَأَجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ

خَلْفِكَ تَحْتَ قَدَمِيَّ وَكَفَيْتِ شَرَّ السُّلْطَانِ

وَشَرَّ السُّلْطَانِ وَسَيِّئَاتِ عَمَلِي وَطَهَّرْ بَنِي

مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَأَجِرْنِي مِنَ النَّارِ

بِعَفْوِكَ وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ

رَوْحِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ ۝

بِفَضْلِكَ وَالْحَفِيَّ بِأَوْلِيَائِكَ

الصَّالِحِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ



الْأَيْتَهُ الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ  
 شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضَّرْفَ فَاسْمَعْ شِكَايِي  
 أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَأَسْفُ كَرِيمِي،  
 فَهَبْ لِي دُفْوِي كُلَّهُ وَأَتَضَّ حَاجِي  
 فَرَادِي قَلِيلٌ مَا أَرَاهُ مُبَلِّغًا  
 اللَّزَادِ أَنْجِي أَمْ لِبَعْدِ مَسَاقِي؟  
 أَلَنْتُ بِأَعْمَالٍ فَبِأَجْرِ رَدِيهِ  
 وَمَا فِي الْوَرَى عِنْدَ جَنِّي كُنَائِي  
 أَخْرِفْنِي بِالنَّارِ؟ يَا غَايَةَ الْمُنَى  
 فَأَيْنَ رَجَائِي مِنْكَ أَيْنَ مَخَافِي؟

از تمام مخلوقات قصد زیانم دارد، زیرا گامم قرار داده.

وَكَفَى شَرَّ الشَّيْطَانِ وَشَرَّ السُّلْطَانِ وَشَرَّ النَّبَاتِ <sup>عَلَمٌ</sup>

... واز همه گناهان مرا پاک گردان

و از آتشم بگو خود نجات بخشای، و بر حمت

خویش داخل بهشتم گردان.

و به فضل خود، از وصال حور عین بهره ورم

نما.

و مراباد و ستان خودت محمد و آلش که سیکاه <sup>تند</sup>

ملحق گردان.

الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

الْأَخْيَارِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ

وَعَلَىٰ أَجْسَادِهِمْ وَأَرْوَاحِهِمْ

وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

إِلَهِي وَسَيِّدِي وَعِزَّتِكَ

وَجَلَالِكَ لَنْ طَالِبِينَ

بِدُ نَوْجِي لِطَالِبِكَ

بِعَفْوِكَ !

آن نیکان و پاکان و پاکیزگان و سیکوکاران که  
 درُود و رحمت و برکات تو «ای خدای» برایشان  
 و برتن پاک و روان بی آکنان باد.

احمد که محبین سفیر تر نیست	بگزیده بوجی، سبزه نشین
فخر نیست که بگروی برایش	جمل است که کشنی فرمایش
میگوش که سرنهی بدرگاهش	بشاکه جان کنی بقربانش
محراب دهم ابرویش جانی را،	مشتاق نماز کرد و ارگانش
میوش «الهی» سخن کز عشق *	یابی شرف خطب قرائش

«الهی متشی»

الْهِی وَ سَیِّدِی وَعِزَّتِکَ وَ جَلَالِکَ  
 لِأَنَّ طَالِبِی بَدُنُوْبِی لَا طَالِبِیَّتَکَ بِعَفْوِکَ .

وَلَيْنٌ طَالِبَتْنِي بِلُؤْمِي لِأُطَالِبَنَّكَ

بِكْرَمِكَ وَلَيْنٌ أَدْخَلْتَنِي ٦

النَّارَ لِأَخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ

بِحُبِّي لَكَ إِلَهِي وَسَيِّدِي

إِنْ كُنْتَ لَا تَغْفِرُ إِلَّا

لِأَوْلِيَاءِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ

فَالِي مَنْ يَفْرَعُ الْمُدْنُونَ وَإِنْ

كُنْتَ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ



خدایا، ای آقای من؛ اگر بجزم گناهانم بازخواست  
 البسته به «دلیل» عفو تو «محاکمه را آغازو» طلب  
 عفو نمایم، و اگر گناه پستی و بدیم گیری، همانا که بگرم  
 دست التجاز نم. و اگر با تشم در آری، حقا که دوزخیا ز  
 از محبتم تو آگاه سازم ...

الهی و سیدی؛ اگر تو جز دوستان و فرمان  
 بردارانت را نیامری، پس گنهکاران بدرگاه کی-  
 بنالند و بگریند؟

فقط بجانب خوبان نظر کن که از اینسوی

گناهکاران باسطن ارگان

و اگر بجز وفاداران کوی خود کسی را اگر ارام نمی،  
 «نارند»

فَمِنْ بَسْغِيثِ الْمَسِيُونِ اَلِهَمْ اِنْ اَدْجَلْتَنِي

النَّارَ فَخِي لَكَ سُرُورٌ وَعَدْوٌ وَاِنْ اَدْخَلْتَنِي

الْجَنَّةَ فَخِي لَكَ سُرُورٌ وَرَبِّيكَ اَنَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

اَنْ سُرُورِيْكَ اَحَبُّ اِلَيْكَ مِنْ سُرُورِعَدْوِيْكَ

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَمْلَأَ قَلْبِيْ حُبَّكَ وَ

حَسْبِيْ مِنْكَ وَتَصَدِّقَ بِكَلِمَاتِيْ اِيْمَانِيْكَ

وَفَرَقَ مِنْكَ شَوْقًا اِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ

الْاِكْرَامِ حُبًّا اِلَى لِقَائِكَ وَ اَحْبِبْ لِقَائِيْ

پس تبهکاران به پیشگاه کی پناه برند...؟  
 خداوندا؛ اگر مآتش اندازی دشمنانت شاد شوند  
 و اگر در هبشتم جای دهی پیامبرت خشنود گردد، و بدات  
 اقدست سوگند، بیجان میدانم که شادمانی پیغمبر را  
 از خوشنودی دشمنت بیشتر دوست داری.

پروردگارا؛ من از تو خواهم که قلم از محبت قترس  
 خود و همچنین از تصدیق و ایمان بکتابت و هم از عجز و لاله  
 و بیم و امید بزرگاهت، و از اشتیاق بکوی خودی  
 دوا بجلال، مالامال سازی.

ای خداوند؛ جلال و عظمت و تقایر حمیتت  
 را، محبوبم گردان، و از دیگر سوی، تقایم دوست بد را

وَأَجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ

وَالْكَرَامَةَ اللَّهُمَّ احْفَظْ بِصَالِحٍ مَنْ مَضَى

وَأَجْعَلْنِي مِنْ صَالِحٍ مَنْ بَقِيَ وَخُذْ

بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَأَعِنِّي عَلَى

نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى

أَنْفُسِهِمْ وَأُحْمِمْ عَلَى بِأَحْسَنِهِ وَ

اجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ

وَأَعِنِّي عَلَى صَالِحٍ مَا أَعْطَيْتَنِي



و برایم در نزدیکی خود آسایش و گشایش و کرامت  
 قرار ده .

بار الهی ؛ « چون میرم » مرا بگذرگانِ صلاح-  
 ملحق فرمای (۱) ، و هم از شایستگیانی که بجای هستند قرار  
 ده ، و مرا بر راه اهل صلاح و ادار ، و برای پیوستن  
 بر نفسم یاریم و فرمای آنچه آنکه صالحین را در مجاهده با  
 نفسشان یاری میکنی ، و کار و کردارم بانسکوترین وجه بیایان  
 رسان ، و بر حمت پاداشم بهشت قرار ده .  
 ای پروردگار جهانیان ؛ بخششای شایسته و  
 عطایای گرانبهایم که بخشیدی بمن بکف و معنایت

(۱) تاملت ، نصب العین شخص نباشد ، با طول ال و هوای نفس و محبت دنیا ، وصول  
 به مدارج صلاح محال است ، لهذا امام علیه السلام پس از ذکر گذرگان از خداوند صلاح میخواهد - م .



وَتُبِّئْنِي يَا رَبِّ وَلَا تُرُدَّنِي

فِي سَوْءٍ إِسْتَفَذَّنِي<sup>٢</sup>

مِنْهُ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ؛

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا

لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ؛

أَحْيِي مَا أَحْيَيْتَنِي<sup>٢</sup>

عَلَيْهِ

فرمای و هم چنان شان پانیده دار، و برای همیشه  
 مرا بکارهای بدی که از انجا مشان نجاتم داده ای برگردان  
 ای خدای عالمیان .

با دوستی در ره توحید نتوان راه یافت  
 یارضای دوست باید یارضای خویشتن  
 چون ز دل بیرون نمائی دیو، آید جبرئیل  
 چون در آمد نور زردان رخت بر بست اسیرن

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ  
 افریدگارا؛ من از ذات پاکت ایمانی خواهم  
 که جز بقایت پایان نیابد، و تا وقتی که نخواهی زندگی  
 و زندگانیم بخشی، بر آنچنان ایمانم زنده دار، و چون خواهی

وَتُوفِّيَنِي إِذَا تُوَفِّيْتَنِي عَلَيْهِ وَأَبْعَثْنِي إِذَا أَبْعَثْتَنِي

عَلَيْهِ وَأَبْرءُ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالشَّكِّ السَّمْعَةَ فِي

دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَلَيَّ خَالِصًا لَكَ اللَّهُمَّ اَعْظِمْ

بَصِيرَةً فِي دِينِكَ وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ وَفَهْمًا

فِي عِلْمِكَ وَكَلِيمًا مِنْ رَحْمَتِكَ وَرِيحًا حُرَّةً

عَنْ مَعَاصِيكَ وَبَيْضًا وَجْهِي بِنُورِكَ وَ

اجْعَلْ رَغْبَتِي فِيهَا عِنْدَكَ وَتُوفِّيَنِي فِي سَبِيلِكَ

وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بمیرانیم، با آن ایمان بسیران و بهنگامی که خواهی  
 مرا برانگیزانی، بهمراهی آن برانگیزان و دلم را از آلاش  
 ریا و شکست و دوستی آوازه در دین خود پاک فرما  
 تا عظم ناب گردد و فقط برای تو باشد.

بارالها! بیانی در دینت و فنی در حکمت و سننشی در  
 علمت و دوبره از رحمتت و پارسائی که از نافرمانی  
 تو ام مانع شود، بمن عطا فرما و بنور و شیره ذاتت رویم پی  
 گردان و میل و خواهشم بدانچه نزد تو از رحمت و  
 مغفرت و رضا است قرار ده، و مراد را بهت و  
 بر ملت رسالت که درود خدای بر او آید او  
 باد، بمسیران .



اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ

الْفُسْخِ وَالْكَسَلِ وَالْهَمِّ وَ

الْجُبْنِ وَالْجُلْحِ وَالْغَفْلَةِ

وَالْفُسُوءِ وَالْمُسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ

وَالْفَاقَةِ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ

وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا

وَمَا بَطَّنَ ...



حاصل هر دو جهان عشق تو دارد در بر  
 دو جهان داده ز کف هر که خریدار تویت

صاحبزانی

بروردگارا؛ همانا که ارستی و کاهلی، و ناراستی و  
 اندوه و ترس و بخل و غفلت، و سخت دلی و خواری و  
 پریشانی، و نیازمندی و درماندگی و هرگونه بلا و رسوائی  
 عیان و نهان بتوپناه میبرم.

آگاه باشید؛ زمین و آسمان من، گنجایش مرا  
 ندارد، من بنزدیک دلهای شکسته اهل ایمانم، حدیث قدسی  
 ایمان بخدا: دل شکسته، قلب سلیم، صفای باطن  
 دعا، نفع دوست و دشمن و خدمت بخلق مطابق  
 رضای خدا، از سرمایه های جهان باقی است

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَنْفَعُ وَبَطْنٍ لَا يَشْعُ

وَقَلْبٍ لَا يَحْشَعُ وَدُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ وَعَمَلٍ لَا

يَنْفَعُ وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَدِينِي

وَمَا أَلِيَّ عَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ

الرَّجِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ

لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَلَا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ

مُلْتَحِذًا فَالْأَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ

وَلَا تُرِدَّنِي بِهَلَاكَةٍ وَلَا تُرِدَّنِي بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

و «باهرسم» از نفسی که قناعت ندارد و شکمی  
 که سیر نکرد، و دلی که «نرم نباشد» و زاری نکند  
 و دعائی که مستجاب نگردد، و علی که سو و بخشد «و نزاری که  
 بالا نرود» بذاتت پناه میآورم.

آسزیدگارا؛ نفس خودم «و فرزندم» و دینم  
 و شروتم و همه آنچه را که بمن بخشوده ای، از شر شیطان جهم  
 به پناه تو در میآورم، همانا که تویی شنوا و دانای.  
 پروردگارا! منکه بجز تو پناه دهنده نمی یابم،  
 «مان مباد که احدی از پناه تو دورم گرداند» و مراد در  
 هیچگونه عذاب خود قرار داده، و مرابورطه ببلاکت باز  
 میندازد و از «دیده قهرت» بعذاب دردناکم میفکن

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَأَعْلِ ذِكْرِي

وَارْفَعْ دَرَجَتِي وَحُطَّ وِزْرِي؛

وَلَا تَذْكُرْنِي بِمَخْطِئَتِي وَاجْعَلْ

ثَوَابَ مَجْلِسِي وَثَوَابَ مَنْطِقِي وَ

ثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ وَالْجَنَّةَ

وَاعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ زِدْنِي

مِنْ فَضْلِكَ الْخَيْرِ إِلَيْكَ

رَاغِبُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛



خداوند! دعواتم بپذیر و نامم بلند و ارجمند گردان  
 و بسا و خود دم را انس ده و درجه ام بالا ببر و بارگناه  
 از دوشم فرو انداز و ذکر دعایم بالا ببر، گناهان گذشته  
 ام را یاد کن، و پاداش نشستن و ثواب گفتار و  
 جزای دعایم بهشت و «از همه بالاتر» خشودیت قرآن  
 ای پرورش دهنده ام؛ آنچه را که حضرتت -  
 مسکت کردم، بمن بختی و از فضل خویش همی افزون  
 فرمای، همانا که بسویت ما لیم، ای خداوند عالمیا

عالم علوی بود، جا که مرغ روح  
 آنجور او بود، گلشن باغ جهان  
 درد و جانشر مکان نیست که آن باقی است



اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ

أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَقَدْ ظَلَمْنَا

أَنْفُسَنَا فَأَعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ

أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَأَمْرُنَا

أَنْ لَا تَزِدَّ سَائِلًا عَنَّا

أَبْوَابِنَا وَقَدْ جُئِكَ سَائِلًا

فَلَا تَزِدَّ حِجَّتَ الْإِبْقَظَاءِ

حَاجَتِي،

کان وی است امر، جای می از لاکان

«جو امر لاطلاق»

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ الْعَوْرَةَ.

خداوندا! تو در کتابت سخن عصفرو فرستادی  
 و بمادستور دادی: از آنکس که بر ما ستم کرده،  
 درگذریم، و «اینک» ما بر نفس خویش ستم کرده ایم پس  
 از ما درگذر، همانا که توبه بخشش از ما سزاوارتری،  
 ... و همچنین ما فرمودی که مستمندی را «میچگاه از درگاه  
 خویش» نومید بر برگردانیم، «ای رحیم» من آن  
 مستمندی که دست نیاز بدرگاه بی نیاز تو «ای حضرت  
 فیاض» دراز کرده و آمده ام، پس مرا صبر با حایت

وَأَمَرْنَا بِالْأَحْسَانِ إِلَى مَا

مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَنَحْنُ أَرْفَأُكَ

فَاعْنُ رِقَابِنَا مِنَ النَّارِ يَا

مَفْرَعِي عِنْدَ كُرْبِيِّ وَيَا

عَوْثِي عِنْدَ شِدِّي إِلَيْكَ فَرَعْتُ

وَبِكَ اسْتَعْتُّ وَلَدْتُ لَا الْوُدِّي سِوَا

وَلَا أَطْلُبُ الْفَرْجَ إِلَّا مِنْكَ فَاعْنِي وَ

فَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يُفَكُّ الْأَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ

روا شده ام برگردان، این تو بودی که ما را بسوی  
 کردن نسبت بزیردستان و مالیک ما مقرر نمود  
 «پروردگارا» ما بندگان تو ایم، پس ما را از آتش آزاد فرما  
 ای آنکه در اندوهم پناه منی، و ای آنکه در سختی  
 من فریاد می، بسوی تو و بدرگاه تو می‌نالم، و  
 از تو کمک و مبرای و یاری میجویم و تو پناه آورده «پس  
 از این هم» بجز تو کسی پناه نیاورم.  
 و جز از تو، از دیگری گشایشی نخواهم، پس نصیب  
 بر من و گشایشی عطا فرمای کسبک اسیر «در زنجیر»  
 را تو را می‌کنی، ای آنکه اندک «علی» را می‌پذیری  
 و از «گناهان» بسیار در می‌گذری، از من «این



الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مَعِيَ اَلْبَسِيرو

اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرِ اِنَّكَ

اَنْتَ الرَّحِيْمُ الْعَفُوْرُ اَللّٰهُمَّ

اِنِّيْ اَسْئَلُكَ اِيْمَانًا نُّبَاشِرُ بِهِ

قَلْبِيْ وَيَقِيْنًا حَتّٰى اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ يُصِيْبَنِيْ

اِلَّا مَا كُنْتُ لِيْ وَرَضِيْنِيْ مِنَ الْعَبَسِ

بِمَا فُتِمْتُ لِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

يَكْتُبُ الدُّعَاءَ الشَّرِيْفَ بِهَيْمَاهُ الْوَاظِرَةُ عَبَّاسُ الشَّرِيْفِيْ  
 بِنُحَادٍ مَعْلَى، غَفِرَ اللهُ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ وَاجْوَادِهِ مُحَمَّدٍ مَحْمُوْدٍ



دعا و اعمال « اندک را بپذیر، و از « معاصی » بپشیمان  
درگذر، همانا تو مهربان و آمرزنده ای .

سروردگارا ! من از تو آنگنان ایمانی را میخواهم که  
دل من آغشته بدان، و از آن آسختن بدلم گردانی، و هم از درگاه  
تو یقین راستی میطلبم، آنگنان یقینی که تا بدام  
« و بپذیرم » که بمن چیزی نمیرسد جز آنکه -  
« و آنچه » را که خامه قدرت بر صفحه قضایت برآ  
سرنوشتم « نوشته و مراد آنچه از نقش زندگی که نصیب  
کرده امی راضی و خوشود گردان، ای مهربانتر از همه مهربانان

مشهد مقدس، اسفند ۱۳۳۲ « محبت الاسلام »

نویسنده ترجمه و عاشق شریف، دانشجوی دینی عباس شریعی حراسی

درم تحریر شد ۲۰، ۱۳۵۰، صفر ۱۳۹۱

اللَّهُ يَغْفِرُ الذَّنْبَ

# اقوال الامم

در ۱۴ مجلد

نظریاتی که مجال مطالعه اندک، و عموم را دسترس بی‌اختیار آفرینیت و کتب آفرینند و عربی است.

از سوی دیگر نسل جوان، قدرت و حوصله استفاده از کتب قدیم را ندارند و سابقه روزگار قدیم با هم، کتب امروزی را نمی‌خوانند، در صورتیکه هر دو دسته تحقیقی دارند که دست دیگر باید از آنها اطلاعاتی داشته باشند. در تألیف قدیمین اقوال الائمّه در نظر بوده است که سبک آن مجلدات این کتاب بدست برکس از افراد طبقه خواص، عوام، قدیم، جدید و غیره است که مطالب مناسب خود را می‌بیند، مطالب بی‌گیری هم آشنا کرده و خسته کننده نباشد. شاگردان زین تحصیل کرده هستند و یا فقط سواد خواندن و نوشتن را می‌دانند، تحصیلات قدیمی یا امروزی دارند، مع علمی، دینی، اجتماعی، اجتماعی و یا ذوق انتقادی، ادبی، تاریخی و دارند و تمام بداند اول الائمّه شاره را ضعیف میکند، دل شاره را بر ایمان روشن می‌سازد و تسکین میدهد.

زیرا:

اقوال الائمّه: همچنین شیره از چهار صد و هفتاد و سه کتاب معتبر علمی، دینی، تاریخی، ادبی و اخلاقی است، یعنی اگر شما اقوال الائمّه را داشته باشید دارای یک کتابخانه معتبر خواهید بود.

۲. جلد طبع اقوال الائمّه دارای دویست و هشتاد و سه فصل حدیث با ارزش است و هر یک از اینها دارای است.

۳. حدیث کتاب براران سخن از صد و هشتاد و سه معارف و عقاید و ادب و نظم و انضام و دان و جهانگردی است و عالم علم اخلاق آمده است.

ترجمه فارسی معانی احادیث، طوری عیسای دروان است که شما می‌توانید روش جدیدی را

هفت جلد اقوال الائمة طی دو هزار و سیصد و شصت صفحه در زیر چاپ شده است  
 اقوال الائمة بهترین اثر از چهار صد و بیست شاعر قدیم و جدید حفظ کرده است .  
 از دوره اقوال الائمة و مفاہم ، تاکنون سی و شش هزار دو دویست جلد طبع و تشریح است  
 اقوال الائمة برای همه فارسی خوانان و عربی دانان قابل استفاده است .  
 هر یک از مجلدات اقوال الائمة به تصحیحی کتاب مستقل است .  
 برای اقوال الائمة تاکنون هشتاد و چهار تقریظ از افاضی نقاط ایران و همچنان  
 از جاگارتای اندونزی تا دارالتربیه مصر ، مدرسه الواعظین لاهور ، حوزه های علمیه  
 نجف اشرف ، قم ، مشهد مقدس بزبان فارسی و عربی به نظم و نثر رسیده است .  
 مراجع تعلیم کتب تأیید شده موجود اند ، اسامی تقریظ نویسانند ، وزارت آموزش  
 و پرورش استیاز داده و بخشار صادر کرده است .  
 دوره کامل هفت جلدی با جلد زر کوب کاغذ اطلاق فقط ۱۰ تومان .

### محرران و ناشران :

تهران بازار دارالکتب الاسلامیه اخوندی  
 ~ جنب مسجد شاه مکتبه الصدوق عتاری  
 ~ خیابان شاه آباد کاتب فروشی محمدی محمدی  
 مشهد بازار سوای محله ~ جعفری اداری  
 تهران - خیابان ایران ، کوچه تقی الملک ، کاشی ۱۵ - تلفن ۳۳۲۹۹۴

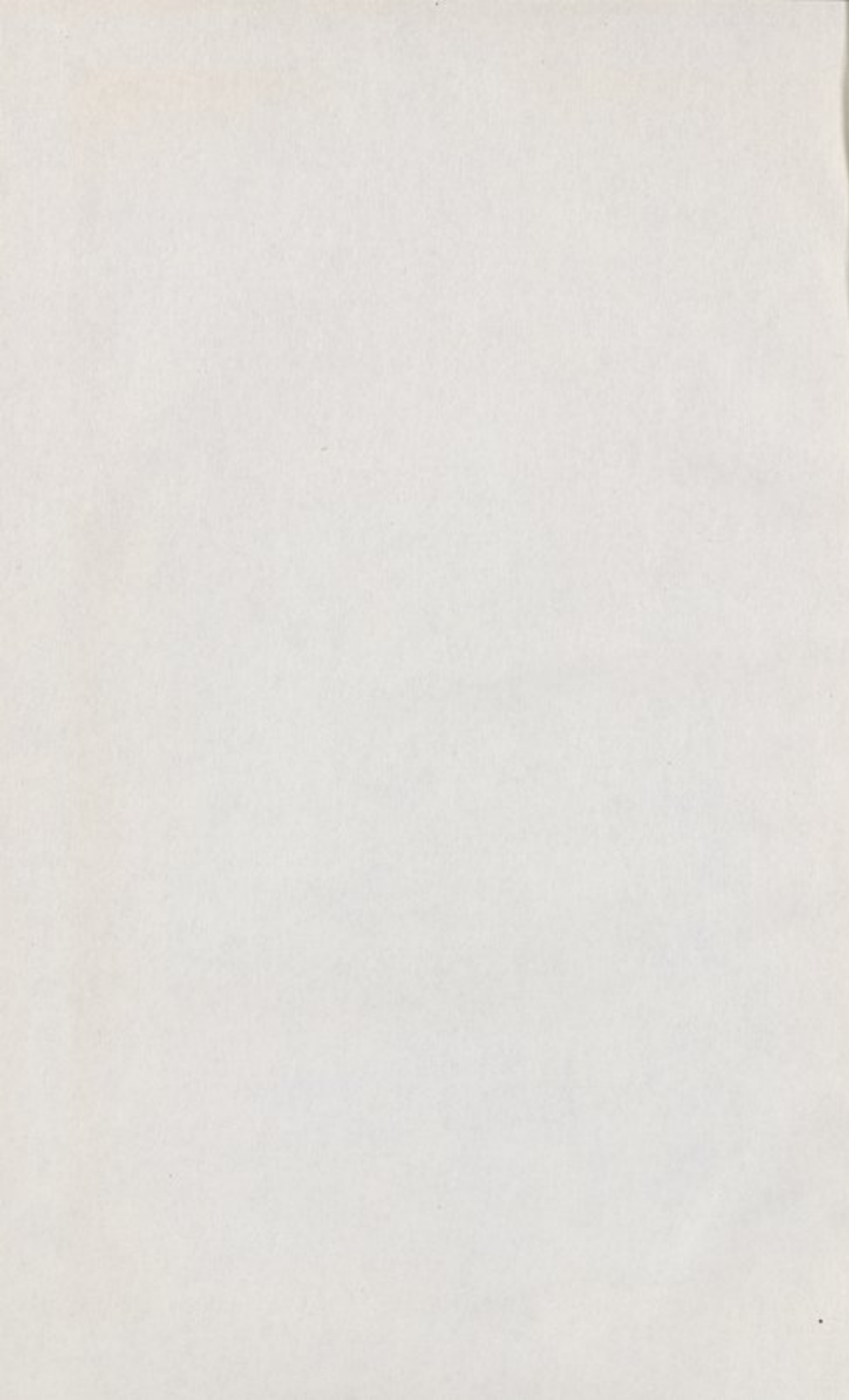
جلد، ششم

اقوال الامم  
عليهم السلام

منتشر میشود

دوره هفت جلدی با کاغذ اعلاطی دو هزار و پانصد  
صفحه وزیری با جلد زرکوب فقط صد تومان

تهران - تلفن ۳۹۲۹۶۴  
از مؤلف بخوانید







Library of



Princeton University.

Princeton University Library



32101 073837799

مجله علمی و ادبی